

تجربه مصدق

در چشم انداز آینده ایران

مجموعه مقالات کنفرانس
تجربه دولت مصدق در چشم انداز آینده ایران

به کوشش
هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری



Mossadegh and the Future of Iran
Edited by Houshang Keshavarz Sadr and Hamid Akbari

تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران
«مجموعه مقالات کنفرانس تجربه دولت مصدق در چشم انداز آینده ایران»

Copyright © 2005 Houshang Keshavarz Sadr & Hamid Akbari

Cover design by Kourosh Jamalpour

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever, except in the form of a review, without written permission from the publisher.

Manufactured in the United States of America
The paper used in this book meets the minimum requirements of the American National Standard for Information Services—Permanence of Paper for Printed Library Materials, ANSI Z39.48-1984

IBEX Publishers, Inc
Post Office Box 30087
Bethesda, Maryland 20824
telephone: 301-718-8188
facsimile: 301-907-8707
www.ibexpublishers.com

Library of Congress Cataloging in Publication Data

Kunfirāns-i Tajribah-i Dawlat-i Mušaddiq dar Chashm'andāz-i Āyandah-'i Īrān (2001 : Chicago, Ill.)
Tajribah-i Mušaddiq dar chashm'andāz-i āyandah-'i Īrān : majmū'ah-i maqālāt az Kunfirāns-i Tajribah-i Dawlat-i Mušaddiq dar Chashm'andāz-i Āyandah-'i Īrān / bih kūshish-i Hūshang Kishāvarz'šadr va Ḥamid Akbarī.

p. cm.

Added t.p. title: Mossadegh and the future of Iran

Includes bibliographical references.

ISBN 1-58814-026-1 (alk. paper)

1. Mosaddeq, Mohammad, 1880-1967 — Congresses. 2. Anglo-Iranian Oil Dispute, 1951-1954 — Congresses. 3. Iran — History — Coup d'état, 1953 — Congresses. I. Kishāvarz'šadr, Hūshang. II. Akbarī, Ḥamid. III. Title. IV. Title: Mossadegh

and the future of Iran.

DS318.6 .K86 2001

2004062440

فهرست

۵	هوشنگ کشاورز صدر	یادداشت
۱۵	بدری شیبانی (شایگان)	پیام به کنفرانس نخست وزیری مصدق:
۱۷	فخرالدین عظیمی	حوزه امکانات و محدودیتها
۳۵	علی اصغر حاج سید جوادی	مصدق، زنده بیدار
۴۹	منصور فرهنگ	مصدق و نهضت دمکراسی ایران
۷۱	سیروس بینا	مصدق، بحران نفت و بهای استقلال
۱۳۹	یرواند آبراهامیان	کودتای ۱۹۵۳ در ایران
۱۹۵	فخرالدین عظیمی	رویارویی انگلستان با حکومت مصدق
۲۱۱	علی رهنما، شهرام قنبری	نهضت ملی و نیروهای مذهبی لوايح قانونی دکتر مصدق و
۲۳۱	علی شاهنده	ریشه‌های اجتماعی و آرمانی آنها قانون اختیارات مصدق و انحلال
۲۵۷	ایرج پزشک‌زاد	مجلس از نظر حقوقی
۲۷۹	عبدالکریم لاهیجی	حقوق بشر و دولت مصدق ترازنامه و چشم انداز
۳۰۱	مهرداد درویش پور	جنبش دانشجویی ۱۸ تیر نگاهی به جنبش دانشجویی سالهای
۳۱۱	حمید ذالنور	۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ خورشیدی در ایران

-
- تجربه مصدق در زمینه سازماندهی
خُرد و کاربرد آن در ایران
- ۳۳۳ حمید اکبری
- از تجربه مصدق و تشکیل حکومت ملی چه
نتایجی را می توان برای آینده اتخاذ کرد؟
- ۳۵۷ بهروز معظمی
- مصدق و مشروطیت، با تأملی در زمینه تاریخی
تصاویر
- ۳۶۵ هوشنگ کشاورز صدر
- ۴۱۳
- ۴۲۳ بیانیه فرماندار ایلینوی

مصدق، بحران نفت و بهای استقلال

سیروس بینا

«... برای یک سیاستمدار سه چیز لازم است: جرأت باید داشته باشد که بتواند کاری انجام بدهد. از خود گذشتگی می خواهد که از همه چیز بتواند بگذرد. تصمیم به موقع باید بگیرد.»^۱

محمد مصدق

(۱۳۴۵-۱۲۶۱ خورشیدی)

«چه شیرین است طعم خوشگوار تقابل که چونان غوک اما، هر چند زشت و زهر آگین، بر فراز سر به جواهری گران مزین است.»

ویلیام شکسپیر

(۱۶۱۶-۱۵۶۴ میلادی)^۲

«شاه ترکان سخن مدعیان می شنود

شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد»

شمس الدین محمد حافظ شیرازی

(۷۹۲-۷۲۶ قمری)

^۱ جلیل بزرگمهر، رنجهای سیاسی دکتر محمد مصدق، یادداشت ها، به کوشش عبدالله برهان، نشر ثالث، چاپ دوم، تابستان

۱۳۷۷، صفحات ۲۴-۲۳.

^۲ ترجمه نگارنده از متن شعر انگلیسی، مارس ۲۰۰۲.

آغاز سخن

در این بحث، مقدمتاً، توجه خوانندگان گرامی را به دو نکته مهم جلب می‌کنم. اولاً، بررسی حاضر هرگز مدعی تحلیل کامل از اقتصاد سیاسی و تاریخ اجتماعی ایران در رابطه با عملکرد مصدق و دولت ملی وی نیست. چه، این کار عظیمی است که هنوز باید بشود. ثانیاً، مطلب گفتگو در این مقاله صرفاً به گوشه کوچکی از بحث حول محور بررسی تئوریک تحولات جهان، ملی شدن صنعت نفت در ایران و نقش تاریخ ساز مصدق تعلق دارد. بنابراین، با امید به گشایش گفتگوهای خلاق آینده در این مهم سخن را در چهار قسمت به شرح زیر آغاز می‌کنم:

- ۱- استعمار کهن، استثمار نوین و مبارزات جهان شمول توده‌های طالب استقلال؛
- ۲- مراحل تکاملی فراملی شدن صنعت نفت در جهان؛ ۳- چگونگی قراردادهای پنجگانه پیشنهادی نفت؛ ۴- کمیسیون نفت، نقش مصدق و جو سیاسی حاکم در ایران.

۱- استعمار کهن، استثمار نوین و مبارزات جهان شمول توده‌های

طالب استقلال

در این مقاله سعی نگارنده بر این است که ملی شدن صنعت نفت را در ایران در رابطه با استقلال ملی و در چهارچوب تحولات سیاسی- اقتصادی بین‌المللی قرار دهد. گفتگو در ویژگی ملی شدن نفت و معنای تاریخی آن از یک سو رابطه‌ای تنگاتنگ با بحران «حاکمیت ملی» دارد، و از سوی دیگر متکی به تحولات ناشی از تغییر نظام بین‌المللی است.^۳ این تحولات خود نتیجه بلاواسطه افول امپراطوری انگلیس (Pax Britannica) و

^۳ در باره مصدق و زندگی سیاسی وی تاکنون به زبان‌های مختلف مطالب فراوانی انتشار یافته است که ذکر مهم‌ترین آن از توان این مقاله و نیز از مقصود محدود این نگارنده خارج است. اجازه می‌خواهم که در این جا تنها به چند نمونه بسنده کنم.

«خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق» به قلم خود او، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق و به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، هواداران جبهه ملی ایران در خارج کشور، شهریور ماه ۱۳۶۵؛

«تقریرات مصدق در زندان» به اهتمام سرهنگ جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۹؛

جایگزینی نظام تازه پای پس از جنگ جهانی دوم (Pax Americana) است که هژمونی در شرف تکوین آمریکا را در جهان در بر داشته است. بحران ملی شدن نفت در ایران خود جزئی از یک کلیت وسیع بحران زاست که در تقاطع رویارویی خود مختاری در جهان سوّم در مقابل استعمار کهن باید ارزیابی شود. این بحران با ماهیت و عملکرد امپریالیزم آمریکا، در جهت استقرار حکومت‌های خودکامه و ریشه کن کردن دموکراسی در کشورهای جهان سوّم، ادامه می‌یابد. پس بحران ملی شدن صنعت نفت تبلوری است پیچیده از مبارزه در جهت «خود مختاری» که از یک سو با گذشته (استثمار کهن) تصفیه حساب می‌کند و

«نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق»، جلد دوم، دفتر اول، چاپ دوم، انتشارات مصدق، اسفند ماه ۱۳۵۶؛

«نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق»، جلد دوم، دفتر سوّم، چاپ دوم، انتشارات مصدق، اسفند ماه ۱۳۵۶؛

«نامه‌های دکتر مصدق»، گرد آورنده محمد ترکمان، چاپ اول، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴؛

همایون کاتوزیان، «مصدق و نبرد قدرت»، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱؛

انور خامه ای، «اقتصاد بدون نفت»، تهران، انتشارات ناهید، ۱۳۷۵؛

حسین کی استوان، «سیاست موازنه منفی»، جلد دوم، بهمن ماه ۱۳۲۹، تجدید چاپ، انتشارات مصدق، آذرماه ۱۳۵۶؛

«زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق»، گرد آورنده نصراله شیفته، چاپ اول، تهران، نشر کوش، ۱۳۷۰؛

غلامرضا نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی

انتشار، ۱۳۶۴؛

جلیل بزرگمهر، «دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی»، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴؛

جلیل بزرگمهر، «مصدق در محکمه نظامی»، دو جلد، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳؛

الول- ساتن، «نفت ایران»، ترجمه رضا رئیس طوسی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات صابرین، ۱۳۷۲ (تاریخ انتشار به

زبان اصلی ۱۹۵۵)؛

مصطفی فاتح، «پنجاه سال نفت ایران»، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸؛

فضل اله روحانی، «مصدق و ایران معاصر»، چاپ اول، نشر روزنامه خاوران، سن حوزه، آمریکا، ۱۹۹۲؛

Farhad Diba, *Mohammad Mossadegh: A Political Biography*, London: Croom Helm, 1986;

Mark Gasiorowski, "The 1953 Coup D' Etat in Iran", *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 19, 1987;

Mostafa Elm, *Oil, Power, and Principle: Iran's Oil Nationalization and Its Aftermath*, Syracuse, New York: Syracuse University Press, 1992.

همچنین محمد علی موحد، «خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران»، چاپ اول، دو جلد، تهران، نشر

کارنامه، ۱۳۷۸.

این اثر اگر چه جامع تر از اغلب آثار فوق به شمار می‌آید، اما از نظر تحلیلی در برگیرنده نکات جدیدی نیست، بدین

معنی که کم و بیش حاوی همان نتیجه گیری‌های سنتی معمول است. کتاب تازه دیگری که به زبان انگلیسی انتشار

یافته از یک خبرنگار مترقی آمریکایی است که با زبانی احترام آمیز از مصدق یاد می‌کند و از زمین تا آسمان با آثار

فرمایشی و خصمانه غرب فرق دارد. نگاه کنید به:

Stephen Kinzer, *All the Shah's Men*, Hoboken, New Jersey: Wiley, 2003.

از سوی دیگر مشت امپریالیزم آمریکا را باز و طرح احتمالی آینده جهان را در قبال هژمونی این نظام (Pax Americana) برای مردمان جهان تصویر می‌کند. بدین گونه بحران «خود مختاری» تنها به نهضت ملی ایران اختصاص ندارد. این بحران نیز در گواتمالا (۱۹۵۴)، در رابطه با حکومت آربنز (Arbenz) و رویارویی حق طلبانه آن با یونایتد فروت کمپانی (United Fruit Company)، حق مسلم خودمختاری را برای توده‌های زحمتکش گواتمالا امکان ناپذیر کرد. ماهیت ضد دموکراتیک امپریالیزم آمریکا از یک سو و عادت به براندازی موفقیت آمیز دولتهای استقلال طلب و دموکراتیک در سراسر دنیا از سوی دیگر دولت آمریکا را بر آن داشت که تجربه کودتا را در ایران (۱۹۵۳) به یک استراتژی جهان شمول تبدیل کند. به شهادت تاریخ، برای مثال کودتاهای آمریکائی را در کنگو (۱۹۶۰)، برزیل (۱۹۶۴)، بولیوی (۱۹۶۴)، دومینکن ریپابلیک (۱۹۶۵)، اندونزی (۱۹۶۵) و شیلی (۱۹۷۳) می‌توان نام برد.^۴ پس بحران نفت که همان بحران «خود مختاری» و دموکراسی است باید در بطن کل امپریالیزم نوحاسته آمریکا و ماهیت بحران زای آن ارزیابی شود و نه تنها بعنوان نفت. البته ارزیابی نقش نفت به عنوان یک منبع و ماده استراتژیک شرطی است لازم. اما این ویژگی به خودی خود به پرسش اصلی نقش آمریکا و پیامدهای آن در ایران و جهان پاسخ شایسته‌ای نخواهد داد. بنابر این شناخت اصولی نظام «پاکس آمریکانا» و در کنار آن عملکرد دولت آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به شرط کافی یعنی انتشار و استیلای مناسبات اقتصادی-سیاسی-ایدئولوژیک سرمایه داری در اکناف جهان متکی است. چگونگی این استیلا در این دوران، البته از نظر دولت آمریکا به اعمال هژمونی امپریالیزم آمریکا بستگی دارد. به عبارت دیگر «جمهوری موز» و یا «پادشاهی نفت» از نظر استیلای روابط اجتماعی (و نه فقط از لحاظ نوع کالا) فرق چندانی با یکدیگر ندارند. زیرا تولیدات نفت و یا کالاهای دیگر خود حاملین بلاواسطه این گونه

^۴ نقش ضد دموکراتیک دولت آمریکا را در منابع زیر می‌توان با دقت بیشتری جستجو کرد:

William Blum, *The CIA: A Forgotten History*, London: Zed Press, 1986;
 Noam Chomsky and Edward Herman, *The Washington Connection and Third World Fascism*, Boston: South End Press, 1979;
 Thomas Powers, *The Man who Kept Secrets: Richard Helms and the CIA*, New York: Simon & Schuster, 1979;
 Philip Agee, *CIA Diary*, Baltimore, MD: Penguin Books, 1975;
 David Wise and Thomas B. Ross, *The Invisible Government*, New York: Bantam Books, 1964.

مناسبات هستند، و چون دوران چپاول عریان دیگر بسر رسیده است (البته به طریق نا شریف انگلیسی آن)، هژمونی ساختارهای تولیدی-سیاسی و باز سازی آن (reproduction)، نه صرفاً دست اندازی به این منبع یا آن کالا، کاراکتر اصلی استعمار نوین را تشکیل می‌دهد.^۵

سقوط امپراطوری انگلیس (Pax Britannica)

در سالهای بین دو جنگ جهانی نظام فرتوت پاکس بریتانیکا (Pax Britannica) عملاً چشم از جهان فرو بست و امپراطوری انگلیس به انحطاط کامل و سقوط تاریخی خویش نزدیک شد و آخرالامر اندکی پس از خاتمه جنگ جهانی دوم با ضربه استقلال هند جز نامی ننگین از آن باقی نماند. بحران پی در پی سیاسی و اقتصادی ناشی از چپاول عریان همراه با سرکوب نظامی از یک سو، و مبارزات پی گیر و گسترده توده‌های عظیم تحت سلطه از سوی دیگر، همراه با عدم تناسب مناسبات اجتماعی قرون وسطائی، عدم کارائی تولید، افزایش روز افزون هزینه‌های اداری و سرکوب مستعمرات، و بالاخره کاهش قابل ملاحظه سود آوری در قالب استعمار کهن، انگلیس را بتدریج از پا در آورد.^۶ بدین گونه انگلیس، که زمانی آفتاب در سراسر سرزمین‌های تحت سلطه‌اش هرگز غروب نمی‌کرد، از درون فرو پاشید. اما علیرغم این همه فروپاشیدگی، افلاس و احتضار نهائی دولتهای انتخابی بریتانیا (چه لیبرال و چه محافظه کار) و کارگزاران و حامیان فتودال منش آن در جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران هرگز خود را از تک و تا نیانداختند و با دست یازیدن به

^۵ منابع زیر هژمونی نظام آمریکائی پس از جنگ دوم جهانی را ترسیم می‌کند:

Ronald Steel, *Pax Americana*, New York: 1977;

James Cable, *Gunboat Diplomacy*, New York: Praeger, 1971;

Williams A. Williams, "American Century: 1941-1957," *The Nation*, November 2, 1957;

Sidney S. Alexander, *The Marshall Plan*, Washington, D.C.: NPA, 1948;

Cyrus Bina, "Towards a New World Order: U.S Hegemony, Client States and Islamic Alternative," in Mutalib and Hashmi (eds.), *Islam, Muslims and the Modern State*, London, Macmillan 1994, pp. 3-30.

^۶ نگاه کنید به:

Carlo M. Cipolla (ed.), *The Economic Decline of Empires*, London: Methuen, 1970;

Richard Krooth, *Arms and Empire: Imperial Patterns Before World War II*, Santa Barbara, CA: Harvest Publishers, 1980;

Paul Kennedy, *The Rise and Fall of the Great Powers*, New York: Vintage Books, 1987.

اهرم‌های ناروای سیاسی به عنوان نمایندگان یک جامعهٔ متمدن و قانون شناس در تریبون‌های بین‌المللی به رجز خوانی پرداختند و با سوء استفاده از ارگان‌ها و سازمان‌های مدرن بین‌المللی (مانند سازمان ملل متحد، به ویژه دادگاه بین‌المللی لاهه) بی دریغ و بی شرمانه به حربهٔ دروغ و افتراء متوسل شدند.^۷

پافشاری دولت انگلیس در بطلان ملی شدن صنعت نفت در ایران و اصرار شدید و تهدید آمیز در بازگرداندن شرکت سابق به مسند تعیین و تکلیف به دولت و مردم ایران همه و همه از ضعف مطلق و اوضاع متمایل به احتضار این امپراطوری پوسیده سرچشمه می‌گرفت.^۸ دولت انگلیس بجای قبول اصل ملی شدن نفت در ایران (اصلی که خود در مورد صنایع داخلی خویش به اجرا در آورده بود)، و ابراز آمادگی جهت حل اختلافات میان دولت ایران و کمپانی خصوصی نفت، ترجیح داد که مانند توتالیتی زمخت، و حاکمی جبار از مبانی فاسد و فرسودهٔ یک نظام مرده و نا متمدن دفاع کند. کمپانی نفت نیز، بجای درک حقایق زمانی، در ظاهر مانند یک کودک کتک خورده با زاری و رنجموزه به مادر کهنه کار خویش متوسل شد. دولت انگلیس و نمایندگان آن با چهره‌ای حق بجانب یک قرارداد خصوصی استعماری را در کیفرخواست خود در دادگاه بین‌المللی لاهه تا پایهٔ یک عهدنامه معتبر بین‌المللی ارتقاء دادند و نیز نماینده انگلیس، همزمان با این گونه خیمه شب بازی‌ها، با ژست‌های تراژیک در شورای امنیت سازمان ملل چنان غلغله‌ای بر پا نمود که در دروغ پردازی و ارباب حقاً روی «گوبلز» تبلیغات چپی بدنام آلمان هیتلری را نیز سفید کرد.

دولت انگلیس، به ویژه پس از نخست وزیری چرچیل، از هر گونه عملی برای ساقط کردن دولت دموکراتیک مصدق فروگذار نکرد. زمانی که آیزنهاور به ریاست جمهوری

^۷ نگاه کنید به:

International Court of Justice, Pleadings, Anglo-Iranian Oil Co. (United Kingdom v. Iran), July 1952; Henri Rolin, "The International Court of Justice and Domestic Jurisdiction: Notes on the Anglo-Iranian Case," *International Organization*, vol. 8, Issue 1 (Feb., 1954), pp. 36-44;

حسین مکی، «خلع ید»، کتاب سیاه، جلد سوم، قسمت دوم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، صفحات ۶۸۴-۵۹۹.

^۸ نگاه کنید به ال-ساتن، «نفت ایران»، فصل ۲۳؛ حسین مکی، «خلع ید»، قسمت اول و قسمت دوم.

آمریکا انتخاب شد، تمایلات دولت آمریکا به سرنگون کردن حکومت مصدق عملاً رو به افزایش گذاشت. اعمال غیر قانونی دولت انگلیس علیه دولت مصدق بسیار گسترده بود. این اعمال از دخالت در امور سیاسی ایران، تهدید به اشغال نظامی، اغتشاش در مناطق نفتی جنوب کشور، سعی در عزل و نصب دولت جدید، اختلال و خرابکاری در کار مصدق توسط عمال کمپانی گرفته، تا افتراء و سابوتاژ افکار عمومی در ایران، بدنام کردن مصدق در افکار عمومی جهان، و بالاخره سازش با عناصر خود فروخته در مجلس از یک سو و تبنانی با دربار پهلوی از سوی دیگر بود. برای مثال شایعه خطر کمونیزم در رابطه با دولت مصدق خود ساخته و پرداخته تبلیغات خصمانه دولت انگلیس بود که از همان اوان جهت برگرداندن شرکت سابق به اریکه قدرت به کار رفت. این ترفند ناجوانمردانه را بعداً کودتاچیان آمریکائی به مثابه خوراک تبلیغاتی به افکار عمومی ارائه کردند.^۹ بسیار تأثرانگیز است که علاوه بر عناصر سلطنت طلب خارج از کشور، قشریون مذهبی امروز در ایران و نیز تاریخ نویسان مزدور کمپانی بریتیش پترولیوم (British Petroleum)، و تحلیل گران باصطلاح بی طرف غرب، با وجود امکان دسترسی به اسناد و مدارک این دوره، هنوز این اطلاعات ساختگی را در نوشته‌های خویش نشخوار می‌کنند.^{۱۰}

لازم به تذکر است که نویسنده انگلیسی «لول- ساتن» (L.P. Elwell-Sutton) داستان نسبتاً دقیق نفت ایران و ماجراهای این دوره را، نه از دیدگاه دولت خود بلکه بر اساس آنچه به نظر وی عادلانه می‌رسید، کمتر از دو سال پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

^۹ نگاه کنید به: Mostafa Elm, *Oil, Power, and Principle*, Chapters 17 and 19

^{۱۰} برای مثال نگاه کنید به:

J.H. Bamberg, *The History of The British Petroleum Company, Vol. 2: The Anglo-Iranian Years, 1928-1954*, Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

در این کتاب شرکت سابق، با استخدام یک تبلیغات چی حرفه‌ای و چاپ اطلاعات مشکوک و ادعاهای نادرست گذشته کارگزاران دزد و ناشریف خویش، سعی در دوباره نگاری تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران دارد. نگاه کنید به

بررسی این کتاب به قلم مصطفی علم:

Mostafa Elm, Review of Bamberg (1994), *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*, Vol. 1, No. 2, 1994.

در انگلستان منتشر کرد. وی که یک استاد مسائل ایران و از نظر سیاسی محافظه کار است در مورد عملکرد دولت انگلیس می‌نویسد:

«دولت بریتانیا می‌دانست که به لحاظ اخلاقی حق با ایرانی هاست و نمی‌تواند به زور متوسل شود، اما در عین حال تمایل داشت تا حمایت جهانیان، و به ویژه مردم آسیا را، نیز با خود داشته باشد. آنها می‌دانستند که جهان باید بر مبنای اصول نوین بین المللی، نه بر اساس قواعد منسوخ، باز سازی شود... شرکت استدلال می‌کرد که نباید امتیازی داد که کنترل شرکت بر نفت ایران از دست برود. شاید هم دولت فاقد قدرت کافی برای مقاومت در برابر شرکت بود. دولت کارگری نیز مانند شرکت نفت تصور می‌کرد می‌توان ایران را خرید. محافظه کاران فکر می‌کردند می‌توان ایران را با جنگ از پای در آورد. اما هیچ یک روشن بینی و شهامت لازم را برای یافتن ریشه‌های مشکل نداشتند».^{۱۱}

در مورد مذاکرات و چگونگی برخورد جهت حل مشکلات نفت الول- ساتن نتیجه می‌گیرد که «نظر ایرانی‌ها عاری از تبلیغات و پیش داوری، و کاملاً ساده بود. آنها خواهان کنترل کامل و مستقیم صنعت نفت بوده و حاضر نبودند آن را به شرکت نفت انگلیس و ایران، خواه تحت عنوان شرکت یا هر سرپوش دیگری واگذار کنند. آنها مهارت فنی شرکت را قبول داشتند، برای آن ارزش قائل بودند و می‌خواستند آن را به عنوان ابزار عملیات صنعت نفت در ایران، دست نخورده باقی نگهدارند. ایرانی‌ها بارها تأکید کردند که تمامی مقررات و رویه‌های شرکت سابق، به استثنای آنهایی که با مفاد قانون ملی کردن تناقض دارد، به قوت خود باقی خواهد ماند».^{۱۲}

در مورد مسئله «لجاجت» و احتمالاً سرسختی و «تعصب» مصدق در مذاکرات نفت، الول- ساتن، برخلاف بعضی از منتقدین وطنی، صریحاً اعلام می‌دارد که «نظر ایرانی‌ها از ابتدا این بود که لایحه ملی کردن، به محض اینکه مراحل خود را گذرانند و به صورت قانون درآمد، باید به اجرا درآید. دولت ایران حتّاً نمی‌توانست در خصوص هیچ قراردادی که با

^{۱۱} نگاه کنید به الول- ساتن، «نفت ایران»، صفحات ۳۲۹-۳۲۸.

^{۱۲} همانجا، صفحه ۲۹۹.

مفاد قانون هم آهنگ نباشد با کسی مذاکره کنند... اما تبلیغات بریتانیا به آن داغ لجاجت و [در] سرسختی می‌زد. در حالی که اگر بنا بود این صفات در طرفی پیدا شود، بدون تردید طرف بریتانیا بود.^{۱۳} وی ادامه می‌دهد: «پیروزی ایران در لاهه نشانه گامی دیگر در فرایند دردناک کسب برابری حقوق بین ملل بزرگ و کوچک بود. این ایران بود که از حاکمیت قانون حمایت می‌کرد نه بریتانیا».^{۱۴}

^{۱۳} همانجا، صفحه ۲۸۱. برخلاف این نظر، فؤاد روحانی، که خود از دست اندرکاران حقوقی شرکت نفت انگلیس و ایران در زمان ملی شدن نفت در ایران بوده است، اظهار می‌کند:

«امروز یادآوری و نقل ملال انگیز همه این جریانات [منظور ملی شدن صنعت نفت و مشکلات آن است] نتیجه‌ای نمی‌تواند داشت جز پند گرفتن از تجربیات تلخ گذشته و احتراز از تکرار آن در حال و آینده با توجه به این حقیقت انکار ناپذیر که عملی که بر پایه تعصب انجام شود نتیجه‌ای جز مصیبت به بار نخواهد آورد.» («آیا در زمان دکتر مصدق راه دیگری برای حل بحران نفت وجود داشت؟»)

مهرگان، زمستان ۱۳۷۱، صفحات ۱۰۴-۱۰۳؛ عبارت داخل پرانتز چهارگوش از نگارنده است.) بسیار تعجب انگیز است که ال-ساتن انگلیسی قادر است که یکی دو سال پس از سقوط مصدق به منبع اصلی این لجاجت‌ها و تعصبات پی ببرد، اما «زندگی-سیاسی-مصدق» نویسنده وطنی خودمان، هنوز پس از گذشت ۴۰ سال، از مرحله پرت است.

^{۱۴} همانجا، صفحه ۳۴۰. در مورد گزارش اسناد خانه سدان، نگارنده به مطلبی برخورد کرد که عین آن را بدون هیچ گونه قضاوتی در زیر منعکس می‌نماید:

«در میان اوراقی که از اداره اطلاعاتی شرکت سابق نفت بدست آمده، سندی در باره شکایت دولت انگلیس به دادگاه بین المللی لاهه بر ضد ایران توسط یک نفر ایرانی بنام فؤاد روحانی که مستشار حقوقی شرکت سابق نفت در تهران بوده تهیه شده است. اینک ترجمه اصل سند:

اداره اطلاعات شرکت نفت محرمانه ۳ جون ۱۹۵۱/۶/۱۵۲۳/IDT

نُرمان عزیز

یادداشت هائی از موارد شکایت به دیوان دادگستری بین المللی به پیوست می‌فرستم.[.]

این یادداشت که از طرف مشاور حقوقی ما تهیه شده است به نظرم همانطوری که به شما تذکر دادم، پیشنهاد می‌کنم آن را تا یک اندازه محدودی بین آنهاهی که برای صحبت کردن مفید می‌دانید پخش کنید.[.] از نقطه نظر علاقه دولت امپراطوری انگلستان در این باب «سدان» خیال می‌کند تا موقعی که سفارت شما آن را مطالعه نکند از انتشار آن جلوگیری شود. هر انتقادی که بنظر شما در این باب می‌رسد خواهشمندم زودتر مرا مطلع سازید.

مخلص شما ف-استاکیل

نُرمان هیلر فری- سفارت کبرای انگلیس- تهران» («خلع ید»، صفحه ۶۸۵)

بهر تقدیر، نگاهی اجمالی به آن چه سابقاً بنام سرزمین‌های امپراطوری انگلیس و نظام اقتصادی-سیاسی حاکم بر آن (Pax Britannica) نشان می‌دهد که چگونه با سقوط انگلیس، آمریکا یک باره به اوج قدرت جهانی رسید. اما این یک جانشینی ساده و هماهنگ نبود. زیرا اعتلای نظام بین‌المللی در لوای آمریکا (Pax Americana) با پیش‌شرطی تاریخی همراه بود که بنا به مقتضیات زمان الزاماً نظام استعمار کهن را نفی می‌کرد. در روند این تحول عظیم بین‌المللی، استعمار عریان دیروزی و اعمال حاکمیت بلاواسطه سیاسی-نظامی جای خود را به شیوه سود آور نهفته در نهادهای اقتصادی بازار، همراه با حاکمیت غیر مستقیم سیاسی توسط نمایندگان و دست‌نشانندگان بومی، داد. جهانی شدن نسبی سرمایه و شکل‌گیری نهادهای اقتصادی-سیاسی-اجتماعی ناشی از آن از یک سو، و اعتلای مبارزات خلق‌های عظیم زیر سلطه استعمار از سوی دیگر، امپراطوری انگلیس و هم‌چنین سایر قدرت‌های استعماری کهن دست‌دوم، مانند پروس، فرانسه، بلژیک، اسپانیا، پرتغال و غیره، را جبراً از اریکه قدرت پائین کشید.^{۱۵}

بدین ترتیب بحران نفت در ایران آئینه تمام‌نمای دو بحران هم‌زمان تاریخی در این دوره است: (۱) بحران ناشی از خودمختاری و استقلال طلبی در مجموعه سرزمین‌های تحت سلطه (که بعداً به جهان سوم معروف شد) و (۲) بحران اضمحلال استعمار کهن و جانشینی استعمار نوین در عرصه بین‌المللی. در نتیجه، ملی‌کردن صنعت نفت در ایران گامی بود انقلابی که در بطن این دو بحران جهانی توسط مصدق به پیش برداشته شد.

استیلاي نظام بين المللي آمريکا (Pax Americana)

پس از خاتمه جنگ بين الملل دوم، امپرياليزم آمريکا رسماً بر اريکه قدرت تكيه زد و به زودي استيلاي خود را بر عرصه جهان، سواي شوروي سابق و مناطق تحت نفوذ آن و هم‌چنين چين که در حال انقلاب بود، گسترش داد. در اين جا عبارات امپرياليزم آمريکا،

^{۱۵} نگاه کنید به:

Roger W. Louis, *Imperialism at Bay: The United States and The Decolonization of the British Empire, 1941-45*, New York: Oxford University Press, 1978.

جهان آمریکا و یا نظام بین المللی آمریکا به یک منظور و در مقیاس جهانی به کار می‌روند و با آمریکا در محدوده جغرافیائی آن متفاوتند. در نتیجه، رژیمهائی مانند محمد رضا شاه در ایران، فردیناند مارکوس در فیلیپین، موبوتو در کنگو، سوهارتو در اندونزی، پینوشه در شیلی، و غیره، خود از ارگان‌های درونی این نظام به حساب می‌آیند. مفهوم «ارگان درونی»، برخلاف «تئوری وابستگی»، این گونه رژیم‌ها را در رابطه‌ای ارگانیک با کل نظام امپریالیستی تلقی می‌کند. بدین معنی، که در نظام نو امپریالیستی آمریکا، کشورهای صنعتی غرب به علت تولید «ارزش اضافی» بیش از حد دچار بحران اقتصادی می‌شوند (نه به علت کمبود آن) و به همین جهت دست اندازی آنان بر کشورهای جهان سوم به جهت تحول روابط اجتماعی، تحکیم مناسبات تولیدی سرمایه داری، و تصرف سیاسی آنان است.^{۱۶} این تفکر البته، زمین تا آسمان، با نظر عامه پسند و شبه مارکسیستی «وابستگی» تفاوت بسیار دارد. زیرا «تئوری وابستگی» علت دست اندازی کشورهای امپریالیستی (مانند آمریکا) را بر جهان سوم در عدم توانائی تولید کافی ارزش اضافی و، در نتیجه، غارت اضافه تولید کشورهای جهان سوم به شمار می‌آورد.^{۱۷}

^{۱۶} نگاه کنید به:

- John Weeks, *Capital and Exploitation*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1981;
 Ben Fine and Lawrence Harris, *Rereading Capital*, London: McMillan, 1979;
 Hugo Radice (ed.), *International Firms and Modern Imperialism*, Harmondsworth, England: Penguin, 1975;
 Anwar Shaikh, "Foreign Trade and the Law of Value: Part I & Part II *Science and Society*, Vols. 63 and 64, Nos. 3 and 1, Fall 1970 and Spring 1980;
 Cyrus Bina and Behzad Yaghmaian, "Postwar Global Accumulation and the Transnationalization of Capital," *Capital & Class*, No. 43, Spring 1991;
 Cyrus Bina, "The Rhetoric of Oil and the Dilemma of War and American Hegemony," *Arab Studies Quarterly*, Vol. 15, No. 3, Spring 1993;
 Cyrus Bina and Chuck Davis, "Wage Labor and Global Capital: Global Competition and Universalization of the Labor Movement," in Cyrus Bina et al. (eds.), *Beyond Survival: Wage Labor in the Late Twentieth Century*, Armonk, N.Y.: M.E. Sharpe Publishers, 1996.

^{۱۷} برای مثال، نگاه کنید به «میراث خوار استعمار» (به قلم مهدی بهار) که حاوی اغلب نظرات «حزب توده» در مورد تحولات سرمایه داری و نقش آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است. این گونه بررسی‌های شبه مارکسیستی البته تنها از ویژه گی‌های «حزب توده» نبوده و نیست. بطور کلی تلقی تقریباً تمام نیروهای چپ در ایران که نگارنده آنان را «چپ سنتی» می‌نامد بر همین منوال است. تحول سرمایه داری و تضادهای آن از نظر این نیروها حمله به «جهان سوم» و تسخیر آن به منظور کسب سود بیشتر و یا کسب «ارزش اضافی» فراوان تری است. در حالیکه مارکس بحران‌های سرمایه داری را ناشی از ازدیاد تولید «ارزش اضافی» دانسته و حرکت سرمایه اجتماعی (نه سرمایه فردی) را به جهت ارزان کردن نیروی کار در کل و نه صرفاً استفاده از نیروی کار ارزان می‌داند. یکی دیگر از اشکالات

هژمونی یا استیلای ارگانیک اقتصادی- سیاسی جهان آمریکا را به اختصار می‌توان در چهار بُعد گسترده استراتژیک ارزیابی کرد: (۱) استراتژی مهار (containment) بلوک شرق (شوروی) و توسل به جنگ فرسایشی و ایدئولوژیک «سرد»، (۲) استراتژی «استعمار زدائی» (decolonization)، به ویژه علیه امپراطوری در حال احتضار انگلیس، (۳) استراتژی نو استعماری به منظور نفوذ بی قید و شرط سیاسی- ایدئولوژیک از یک سو، و گسترش تدریجی روابط اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری از سوی دیگر، در مناطق، سرزمین‌ها، کشورهای تازه پا و نو استقلال و دیگر ملت‌های جهان سوم و (۴) استراتژی نفوذ، کنترل و بالاخره خنثی کردن مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی مردم در سطح وسیع در داخل محدوده جغرافیائی و جامعه مدنی آمریکا.

استراتژی مهار و تحمیل تاریخی جنگ فرسایشی «سرد» به شوروی و اعمار آن از یک جهان بینی پراگماتیک ناشی می‌شد که اهم آن، پس از دستیابی شوروی به بمب اتم و نیز عدم اعتماد کارگزاران دولت آمریکا به توانائی رقابت ایدئولوژیک در برابر شوروی در صحنه بین‌المللی، در پولاریزه کردن نابجای جهان پس از جنگ دوم نقش مهمی ایفا کرد. این استراتژی، به ویژه پس از خاتمه جنگ کره، بازتابی گسترده و متقابل در چگونگی اعمال نفوذ و نحوه کنترل سیاسی- ایدئولوژیک در کشورهای جهان سوم را در بر داشت. دامنه تخریب و خشونت اجتماعی این بازتاب، در تمام دوران جنگ سرد علیه شوروی، تا بدانجا رسید که سیاست گران و نمایندگان دولت آمریکا بی شرمانه و آگاهانه تمامی

این طرز برخورد باصطلاح تئوریک «چپ سنتی» در ایران تکیه مطلق و نابجا بر پدیده انحصارات است. چنین پدیده هائی البته در یک دوره از توسعه سرمایه داری در جهان نقش عمده داشته اند. اما، چنانکه در تحول نفت و جهانی شدن این بخش تجربه کردیم، این رقابت (البته نه به معنای مفهوم اقتصادی بورژوائی آن) است که در بطن سرمایه داری عجین است. نظایر این برخورد نیز در مورد بررسی هائی که به «تئوری وابستگی» (dependency theory) معروف است صادق می‌باشد. و حال اینکه نظام سرمایه داری و حرکت تاریخی سرمایه در کل همیشه در جستجوی ساختن و دوباره سازی مناسبات اجتماعی تولید در پهنه جهان است. در مورد بخش نفت و جهانی شدن آن، نگاه کنید به:

Cyrus Bina, *The Economics of the Oil Crisis*, New York: St. Martin's Press, 1985.

در مورد تحولات سرمایه داری و مراحل تکاملی آن، نگاه کنید به:

Cyrus Bina, "Globalization: The Epochal Imperatives and Developmental Tendencies," in *Political Economy of Globalization*, D. Gupta (ed.), Boston: Gluwer Academic Press, 1997.

مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جهان سوم را به اشاعه اصطلاح «کمونیسم» و نفوذ شوروی نسبت دادند. عملکرد این سیاست در خود آمریکا نیز چندان بهتر نبود. زخمهای عمیق سیاسی و اجتماعی ناشی از «مکارتی ایزم» (McCarthyism) و کنترل تفکر از یک سو، و تلاش سیستماتیک در از میان بردن مبارزات رادیکال سیاسی، خاموش کردن شعله دموکراتیزم انقلابی و خفه کردن صدای کارگران و سندیکاها و اتحادیه‌های مترقی کارگری از سوی دیگر، رمقی برای اقشار و طبقات زحمتکش آمریکا باقی نگذاشت.^{۱۸}

تجربه خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳)، که منجر به سرنگونی دولت دموکراتیک مصدق گردید، نخستین سنگ بنای سیاست خصمانه و نفوذ دیکتاتور منشانه آمریکا را در برابر حکومت مردم و مبارزات پی‌گیر دموکراتیک آنان پایه‌گذاری کرد. بدین ترتیب تبلیغات بیمار گونه دولت انگلیس علیه مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران به مثابه دستاویزی سیاسی مورد استفاده مجریان و مبلغین ایدئولوژیک جهان آمریکا قرار گرفت، و از این پس توسل به کودتا و ترور به مثابه عادت ثانوی امپریالیزم آمریکا علیه جنبش‌های حق طلبانه و دموکراتیک در جهان سوم درآمد. ملی شدن نفت در ایران، و ایستادگی بدون سازش مصدق در مقوله خود مختاری، خود تبلور آغاز مبارزات پی‌گیر دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌های ملیونی و زحمتکشان جهان در نیمه دوم سده پیشین می‌باشد.

سیاست «استعمار زدائی» جهان آمریکا، انگلیس را مجبور کرد که سرزمین‌های گسترده زیر سلطه خود را رها کند، تا با جذب ارگانیک این سرزمین‌ها و کشورها در نظام نوین،

^{۱۸} نگاه کنید به:

David Green, *The Containment of Latin America*, Chicago: Quadrangle Books, 1971;
 William A. Williams, "The Irony of Containment," *The Nation*, May 5, 1956;
 Murray B. Levin, *Political Hysteria in America: The Democratic Capacity for Repression*, New York: Basic Books, 1971;
 D. Cauter, *The Great Fear: The Anti-Communist Purge Under Truman and Eisenhower*, London, 1987;
 R.J. Goldstein, *Political Repression in Modern America from 1870 to the Present*, Cambridge, MA, 1978;
 Howard Zinn, *A People's History of the United States*, New York: Harper & Row, 1980;
 John Lewis Gaddis, *Strategies of Containment: A Critical Appraisal of Postwar American National Security Policy*, New York: Oxford University Press, 1982.

گسترش مناسبات تولیدی سرمایه داری و استیلای اقتصاد بازار در پهنه جهان عملی شود. زیرا نفوذ، کنترل و استثمار در کشورهای جهان سوم دیگر نه با شیوه‌های عریان غارت مواد خام و طبیعی این سرزمین‌ها امکان موفقیت داشت، و نه با اشغال مستقیم نظامی و اداره بلاواسطه این مستعمرات به سبک دیرین. از این رو جذب و فرو بلعیدن همه جانبه این جوامع در نظام سرمایه داری جهانی، و نیز اعمال غیر مستقیم سیاست توسط حاکمین محلی روشی پربارتر می‌نمود. بجای غارت عریان مردمان بومی، رواج مناسبات سرمایه داری و حاکمیت بازار هم بازده اقتصادی بیشتری به همراه داشت و هم مردمان محلی، در خلال جایگزینی این گونه نهادهای اجتماعی، کمتر با عوامل اصلی استثمار خویش روبرو می‌شدند.^{۱۹} به هر تقدیر، نظام نوین جهانی آمریکا هم نتوانست و هم نخواست به طریقی مترقی و مثبت به بحران دموکراسی و حاکمیت ملی در کشورهای جهان سوم پاسخ گوئی کند. زیرا استراتژی «مهار کمونیزم» در بطن خویش عملاً مهار دموکراسی در جهان در حال توسعه، و کنترل و تفتیش عقاید، و بالاتر از همه، آتمسفر خود سانسوری در خود آمریکا را نیز در برداشت. پس امپریالیزم آمریکا با تلاش روز افزون در مهار ناسیونالیزم استقلال طلب، در پناه پوشش «مهار کمونیزم»، کاری‌ترین ضربات تاریخی را بر پیکر دموکراسی و آزادی در جهان فرود آورد.^{۲۰}

و اما در مورد شوروی، نظری اجمالی به عرصه دینامیک تضادهای چهارگانه بالا و استراتژی‌های استوار بر آن، ما را به درکی عمیق از سیاست واکنشی و خود محوری این دولت در برابر تعرض جنگ سرد، اعمال استراتژی «مهار» از جانب آمریکا و مسئولیت بین‌المللی در قبال جهان سوم هدایت می‌کند. شوروی، در تقابل با آمریکا، سیاست خارجی خود را به طور عمده در جهت خنثی کردن استراتژی «مهار کمونیزم» پایه ریزی نموده و

^{۱۹} نگاه کنید به:

Roger W. Louis, *Imperialism at Bay*, 1978.

^{۲۰} نگاه کنید به:

Noam Chomsky, *The Culture of Terroism*, Boston: South End Press, 1988;

Noam Chomsky, *Necessary Illusions: Thought Control in Democratic Societies*, Boston: South End Press, 1989;

Daniel Ellsberg's *The Pentagon Papers*, The New York Times Edition, Bantam Books, 1971;

Fred Cook, "The CIA," *The Nation*, June 24, 1961.

با مقتضیات زمان، هر عملی را از آمریکا و اقمار مربوط به آن با عکس‌العملی مساوی و خلاف جهت پاسخ گوئی کرد. اتخاذ چنین سیاستی البته الزاماً متکی به اولویت بقای اتحاد شوروی بود و در نتیجه این دولت، هم در تئوری و هم در عمل، وظایف احزاب باصطلاح کمونیست کشورهای «برادر» را نخست در حفظ، اعتلا و امنیت محدوده خاک «اتحاد جماهیر شوروی»، و سپس در حفظ منافع ملی و زحمتکشان این کشورها می‌دانست. وجود تفکر «سلسله مراتب» و تصور «سرمایه داری دولتی» بجای سوسیالیزم از یک سو، و سیاست پراگماتیستی رقابت با امپریالیزم در پوشش «انترناسیونالیزم پرولتری» از سوی دیگر، شوروی را به یک پدیده بالفعل امپریالیستی (بدون هژمونی جهانی) تبدیل کرد. این تبدیل و دگردیسی البته ریشه‌ای بالقوه داشت که، از همان اوان حکومت استالین و نیز در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، مناسبات اقتصادی-اجتماعی درون شوروی را در همان محدوده جمع بندی «سرمایه داری کنترل شده دولتی»، در نشست هائی که بعداً به «سیاست نوین اقتصادی» (New Economic Policy) معروف شد، در سال ۱۹۲۴ باقی گذاشت. اما، علیرغم این همه قرائن و شواهد، استالین اعلام کرد که دیگر شوروی پیروزمندانه وارد «مرحله کمونیزم» شده است و فرصت طلبانه این ادعای توخالی را در جهت سرکوبی، قلع و قمع و تصفیه اپوزیسیون چپ، روشنفکران میانه رو، دموکراتهای انقلابی، مخالفان دیکتاتوری و ترور و هزاران هزار از دیگر اقشار مرفعی در روسیه بکار برد. وی ترس، ترور و استثمار را به جای سوسیالیزم (و یا کمونیزم) به مردم شوروی و مردمان جهان قالب زد و از این رو شاید ناخواسته خدمتی بزرگ به امپریالیزم و سرمایه داری جهانی نمود. از نظر کارگزاران شوروی، چه در زمان استالین و چه بعد از «کنگره بیست»، سوسیالیزم (و یا کمونیزم) به منزله یک «سیاست» بود، نه یک ساختار سیاسی-اقتصادی-اجتماعی. هم چنانکه از دیدگاه بسیاری از تحلیل گران چپ و راست، پدیده دیروزی «امپریالیزم»، و یا پدیده امروزی «گلوبالیزاسیون» (Globalization)، به غلط یک سیاست است، نه یک تحول جهان شمول عظیم در پهنه سرمایه داری جهانی.

پس از مرگ استالین در ماه مارس ۱۹۵۳ و تمایل موقت موازنه قدرت به سود آمریکا، کارگزاران دولت آمریکا جنگ سرد را گسترده تر در سه جبهه (۱) سیاست جهانی کودتا

و تروریسم دولتی، (۲) سیاست ارعاب، تصفیه و کنترل افکار عمومی در آمریکا و (۳) سیاست نفوذ ایدئولوژیک و اختلال اجتماعی در کشورهای پشت «پرده آهنین» گشودند.^{۲۱} تبلورات این گونه سیاست‌ها را در آغاز می‌توان در کودتای خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) اوت ۱۹۵۳، اختناق سیاسی و تفتیش افکار و عقاید با حربه «مکارتی ایزم» در جامعه آمریکا، و بالاخره در نفوذ و اختلال سیاسی و اجتماعی و بهره‌گیری از خفقان استالینی در کشورهای اروپای شرقی (به ویژه در مجارستان) مشاهده کرد. پاسخ‌های شوروی در دوران «پسا استالینی» با کمی فاصله در «کنگره بیستم» حزب باصطلاح کمونیست شوروی (۱۹۵۶) به آمریکا داده شد. در میان این پاسخ‌ها از رقابت سرسختانه شوروی با آمریکا در لفاف استراتژی «همزیستی مسالمت آمیز»، عکس العمل شدید علیه نفوذ ایدئولوژیک آمریکا در کشورهای اروپای شرقی، و بطور عمده از سرکوب جنبش مجارستان (۱۹۵۶) و اشغال آن کشور توسط «ارتش سرخ»، می‌توان یاد کرد.

تفکر «چپ سنتی» در جهان و حاملین آن در ایران سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» را، که نیز به «رویزیونیسم خروشچفی» معروف است، در اصل سیاسی متضاد با سیاست استالینی می‌انگارند. و حال این که این دو سیاست از لحاظ نظری، و برخورد سیاسی به مناسبات تولیدی- اجتماعی چندان فرقی با یکدیگر نداشته و تنها در فروع، آن هم در چگونگی واکنش علیه امپریالیسم آمریکا، شامل اختلافاتی هستند. به عبارت دیگر با اتکاء به میراث استالینی سرمایه داری دولتی، «تجدید نظر طلبی» خروشچفی نه در روند تضعیف و دگرگونی پیش شرط‌های متکی بر مناسبات اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری بلکه در تحکیم و اعتلای این پیش شرط‌ها قدم‌های واپسگرا برداشت. بنابراین مفهوم «تجدید نظر طلبی» به معنای بنیادی آن کاملاً بی معنی است و اصولاً فرق استالینیست‌ها و «رویزیونیست‌ها» در شیوه اعمال است.

^{۲۱} کمی پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، دولت آمریکا پهلوان پنبه این جنگ (چرچیل) را جهت رسمیت بخشیدن به آغاز جنگ سرد به آمریکا دعوت کرد، تا وی با نطقی «گیرا» به نیابت ولی نعمت جدید جهان، بلوک شوروی را به پشت پرده «آهنین» هدایت کند.

با این سیاست پراگماتیک، خود محور و سلطه گرا، که نیز انعکاسی در واقعیت از تفکر اتوپی «بنیاد سوسیالیزم در یک کشور» است، مشکل نیست که روش، عملکرد و بالاخره تفکر «حزب توده» را، که خود بازتابی آشفته از این پدیده است، دریابیم. «حزب توده» در دوران مصدق رونوشت کامل سیاست خارجی اتحاد شوروی بود و در این راه در برخورد به تحولات تاریخ ساز این دوره قدم به قدم و بی چون و چرا از دستورات مسکو نسخه برداری می کرد. بدین ترتیب، چرخ پنجم سیاست شوروی در ایران نیز، که خود به منزله تقابل با جنگ سرد و استراتژی مهار آمریکا انجام وظیفه می نمود، موضعی شبیه موضع امپریالیزم آمریکا در قبال مصدق اتخاذ کرد.^{۲۲} با نگاهی به دینامیزم تضادهای چهارگانه بالا، بنابراین برخوردهای خصمانه و عملکرد ارتجاعی «حزب توده» در قبال نهضت ملی و دولت مصدق را می توان درک کرد. البته بودند بسیاری از افراد و عناصر فداکار و صادق این «حزب» که بی دریغ در مبارزات سیاسی این دوره پر وخامت (و نیز دوره های دیگر) جان فشانی کردند. اما، چنان که تاریخ نشان داد، رهبری این «حزب» با کمال بی شرمی تمام این «روغن های ریخته» را «نذر امام زاده» کرد و امروز، پس از گذشت پنجاه سال از تحولات این دوره، حتا عقب مانده ترین عناصر چپ نیز به درستی این نکات و جنایت های بعدی این «حزب» اذعان دارند.

^{۲۲} نگاه کنید به:

Richard Cottam, *Nationalism in Iran*, Pittsburgh: Pittsburgh University Press, 1967;

غلامرضا نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، بخش چهارم. لازم به تذکر است که در خلال بررسی تاریخ این دوره توفانی، و نیز پس از روشن شدن بنیادی پدیده باصطلاح «شوروی» در قالب ناسیونالیزم روسی و نیز نقش نکبت بار کمیته مرکزی حزب «توده»، هنوز هم می توان نظریات عناصر سمپات و عکس برگردان های کمرنگ این نیروی وابسته را به گوش شنید. این گونه تفکر هنوز هم از نقطه نظر منافع کارگزاران «شوروی» حرکت می کند، مصدق را نه با عملکرد وی بلکه با معیار خانواده و نسب او ارزیابی می کند، و «حضور ارتش سرخ شوروی [را] به پیدایش و رشد جنبش آزادی خواهی منجر» می داند. نگاه کنید به باقر مؤمنی، «رهائی از استعمار در گرو یک رهبری انقلابی متکی بر یک جنبش انقلابی توده ایست»، مهرگان، سال سوم، شماره ۲، تابستان

ملّی شدن صنعت نفت و بازتاب آن در جهان

کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان به عنوان تبلور تضادها و حل و فصل سیاسی-ایدئولوژیک استراتژی چندگانهٔ بالا، در شرایط بین‌المللی دوران پس از جنگ جهانی دوّم، به شمار آورد. در این روند، دولت انگلیس با اصرار در به راه انداختن کودتا علیه دولت مصدق ضعف روز افزون خود را در برابر افکار عمومی جهان به نمایش گذاشت. دولت آمریکا، بعکس انگلیس، از موضع قدرت به این کودتا و سرنگونی دولت مصدق دست یازید. در پایان جنگ بین‌المللی دوّم، علیرغم دست اندازی در پهنهٔ قارهٔ جدید آمریکا در حاشیهٔ «دکترین مونرو» (Monroe Doctrine) و پشتیبانی از «روس‌های سفید» در گرما گرم انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، آمریکا یک قدرت تازه به دوران رسیده و تقریباً ناشناخته بود. در فاصلهٔ سال‌های بین دو جنگ جهانی نیز، آمریکا، در لوای «دکترین ویلسون» (Wilson Doctrine) در نفی استعمار کهن، در مقابل استعمار پوسیدهٔ انگلیس و دول استعماری دیگر همواره در تدارک تحکیم و گسترش موقعیت جهانی خویش بود. بعلاوه، کارگزاران دولت آمریکا با تبلیغات وسیع می‌کوشیدند تا در همه جا خود را وارث افکار و ایده‌آل‌های «پدران ملت» (Founding Fathers) خویش، مانند واشنگتن، جفرسون و غیره، قلمداد کنند. به همین جهت چهرهٔ واقعی امپریالیزم آمریکا در سال‌های آغازین پس از جنگ دوّم کاملاً آشکار نمی‌نمود. از این رو، چند سالی بیش به طول انجامید تا اکثریت قریب به اتفاق توده‌های جهان به تصویر کریمه «دوریان‌گری» در عمل آشنا شده و در مقیاسی عظیم برای مبارزه با آن مصمم شدند. دست اندازی امپریالیزم آمریکا علیه انقلاب چین (۱۹۴۹)، دخالت مستقیم در جنگ کره (۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳)، و بالاخره تدارک کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دموکراتیک مصدق (۱۹۵۳) از جمله غرامت‌های جبران‌ناپذیری است که جامعه بشری در این مقطع پر مخاطرهٔ تاریخی پرداخته است.^{۲۳}

^{۲۳} نگاه کنید به:

The Invisible Government;

The CIA: A Forgotten History;

I.F. Stone, *The Hidden History of the Korean War*, New York: Monthly Review Press, 1952.

آمریکا، پیروزمندانه، با سرنگون ساختن دولت مصدق، سه هدف عمده استراتژیک در عرصه بین‌المللی را هم زمان نشانه گرفت:

۱- با استفاده از این فرصت تاریخی، آمریکا «اردنگی» پایانی را به قفای امپراطوری نزار و محترض انگلیس نواخت. اما این اردنگی را چنان نواخت که انسجام محدود کشورهای گروه استرلینگ را، که به تازگی در برابر جلوس «دلار» بر مسند بی رقیب مبادلات بین‌المللی جای خالی کرده بودند، به یکباره از هم فرو نپاشد. زیرا آمریکا به جور کشیدن از اقتصاد درهم گسیخته انگلیس، که دیگر مانند دستی شکسته برگردن نظام جهانی بود، چندان رغبتی نداشت. در نتیجه، علیرغم نامگذاری شتاب زده کودتا توسط کارگزاران ابله دولت انگلیس، «عملیات اردنگی» (Operation Boot)، «لنگه پوتین در پای دیگر بود» و «عملیات پاکسازی» آمریکا (Operation Ajax) به مثابه «عملیات اردنگی» علیه خود انگلیس نیز عمل کرد.

۲- انجام کودتا در ایران، به ویژه پس از مرگ استالین (مارس ۱۹۵۳)، به مثابه ضربه محکم به اتحاد شوروی بود که این خود اعمال جنگ سرد در منطقه خاورمیانه و عملکرد مستقیم استراتژی مهار کمونیزم را بر بلوک شرق تصویر می‌کند. بدین وسیله «پرده آهنین» نظام آمریکا، در مرزهای شمالی ایران، خاک شوروی را نیز در محاصره خویش در آورد.

۳- آمریکا، با اتخاذ سیاست «استراتژی مهار» علیه استقلال و حاکمیت ملی، محمد رضا شاه فراری را به ایران باز گرداند، و با استقرار یک حکومت خودکامه و حلقه بگوش ریشه‌های نوپای دموکراسی را در ایران خشکاند. از این پس خاموش کردن فریاد آزادی و دموکراسی، و نیز ندای استقلال و حاکمیت ملی در جهان سوم، برای دولت آمریکا به منزله طبیعی ثانوی درآمد و به زودی، بنا به تجربه ایران، «دکترین کودتا» اساس سیاست جهانی «پاکس آمریکانا» در سال‌های بعد از جنگ شد. بنابراین، دولت آمریکا خود «مادر» تروریسم دولتی (State Sponsored Terrorism) و بزرگترین مبتکر آن در جهان پس از جنگ دوم است که، سواى تجربه طولانی کارگزاران خویش، هزینه‌های سنگین اعمال

تروریسم را به طرزی «دموکراتیک» در خود آمریکا از مردمانی نا آگاه، نیمه آگاه، و یا مردمانی ناپیگیر و خسته از سیاست تأمین کرده است.

نگاهی دقیق به اسناد و مدارک سازمان ملل متحد در دوران پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه در سالهای دهه ۱۹۵۰، تضاد چند جانبه نظام آمریکا را در رابطه با حق حاکمیت ملی، حق ملی استفاده از منابع طبیعی، حق تعیین سرنوشت و بالاخره اعلامیه حقوق بشر به صورت عریان نمایش می‌دهد. در این دهه اثر عمیق ملی شدن صنعت نفت در ایران و اعتبار گام استوار مصدق - در رابطه با استقلال ملی و حق خود مختاری در تعیین سرنوشت و نیز حق تعیین و تکلیف و استفاده منابع «ملی» و طبیعی - را می‌توان آشکارا در گفتگوهای دامنه دار نمایندگان ملت‌ها در سازمان ملل و در اجلاس‌ها و اسناد و مدارک این دوره باز شناخت. برای مثال، در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۵۲، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای صادر کرد که مفاد آن حقوق ملت‌ها را در خود مختاری مستتر شمرد. چندی بعد، به مناسبت حقوق ملی شناخته شده در این سازمان، دولت انتخابی گواتمالا (دولت آربنز) امتیاز و اموال «یونایتد فروت کمپانی» (United Fruit Company) را در گواتمالا ملی اعلام کرد. «دادگاه مدنی رم» (Civil Tribunal of Rome) شرکت نفت ایران و انگلیس را، با توجه به اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران، در مورد دیگری محکوم کرد.^{۲۴}

اما از مهم‌ترین دست آوردهای پر بهای سازمان ملل متحد، که عمیقاً تأثیر ملی شدن صنعت نفت در ایران را در نهاد خود منعکس می‌کند، می‌توان از کمیسیون سوم مجمع عمومی نام برد. این کمیسیون، که شامل شصت عضو از نمایندگان کشورهای مختلف بود، در سال ۱۹۵۵ به تصویب قطعنامه‌ای همت گمارد که از آن پس پایه‌ای استوار برای قطعنامه‌های آینده و استحکام کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل گردید. قابل توجه است

^{۲۴} نگاه کنید به:

James N. Hyde, "Permanent Sovereignty over Natural Wealth and Resources," *American Journal of International Law*, Vol. 50 Issue 4 (Oct. 1956), pp. 854-867;
Stephen M. Schwebel and J. Gillis Wetter, "Arbitration and the Exhaustion of Local Remedies," *American Journal of International Law*, Vol. 60, Issue 3 (Jul. 1966), pp. 490-493 (on the Anglo-Iranian Case).

که نمایندگان سه کشور آمریکا، انگلستان و هلند با یک خط کشی قاطع ضدیت خود را علیه این قطعنامه، به ویژه در مقابل ماده پیشنهادی «حق تعیین سرنوشت ملتها» در آن، رسماً اعلام نمودند. مفاد مصوبه این قطعنامه به شرح زیر است:

۱- تمام ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردارند. به موجب این حق، آنان آزادانه موقعیت سیاسی خود را تعیین و آزادانه به کسب توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خویش نائل می‌آیند.

۲- ملت‌ها، برای رفاه خود، می‌توانند بدون هیچ قید و تعهدی، که از همکاری اقتصادی بین‌المللی ناشی می‌شود، آزادانه از منابع و ثروت‌های طبیعی خویش، مطابق اصل منافع متقابل و قوانین بین‌المللی، استفاده کنند. در هیچ موردی نباید ملتی از ادامه گذران زندگی خویش محروم باشد.

۳- بر اساس موازین پیش‌بینی شده در اساسنامه سازمان ملل متحد، دولت‌ها و مراجع مسئول اداره و سرپرستی سرزمین‌های تحت قیمومیت باید به اشاعه وصول حق خود مختاری در این گونه سرزمین‌ها پردازند.^{۲۵}

چنان که از مفاد دقیق این قطعنامه بر می‌آید، تجربیات حاکی از ملی شدن صنعت نفت در ایران و موارد دیگر ملی کردن منافع انحصارات امپریالیستی در کشورهای جهان سوم (گواتمالا، و غیره)، و نیز سوء تعبیر قوانین بین‌المللی توسط نمایندگان کشورهای امپریالیستی، ملت‌های جهان سوم را بر آن داشت که اهداف استقلال طلبانه و دموکراتیک خویش را، در چهارچوب اساسنامه سازمان ملل، بدون ابهام و صریح به ثبت برسانند تا کشورهای امپریالیستی در آینده نتوانند با ترندهای «قضائی» و تعبیرهای «من در آوردی» بر مشکلات حل اختلاف‌های بین‌المللی بیافزایند و از آب گل آلود ناجوانمردانه ماهی بگیرند. اسناد، شواهد و قراین مربوط به شکایت بی اساس انگلیس، در دادگاه بین‌المللی

^{۲۵} نگاه کنید به James N. Hyde, "Permanent Sovereignty over...." above, P. 856

مسئولیت برگردان این قسمت حقوقی از زبان انگلیسی با خود نگارنده است. اهمیت مواد سه گانه در این مصوبه در این است که خود پایه‌ای برای تصویب میثاق حقوق بشر در جهان می‌باشد.

لايه (جولای ۱۹۵۲)، به خوبی نشان می‌دهند که چگونه نمایندگان این دولت با خیمه شب بازی‌ها و شگردهای به اصطلاح قانونی از یک سو، و فشارهای غیرقانونی سیاسی و اقتصادی از سوی دیگر، کوشیدند که یک قرارداد انحصاری خصوصی را به نام یک عهد نامه بین المللی جا بزنند. البته تلاش‌های مذبحانه استعمارگران کهنه و نو در به انحراف کشاندن و سوء استفاده از نهادهای بین المللی، مانند دادگاه لاهه، شورای امنیت سازمان ملل، و غیره، موضوع تازه‌ای نیست.^{۲۶} اما مبارزه در به تصویب رساندن قطعنامه‌ها، قوانین و موازین مترقی بین المللی، و نیز پافشاری اصولی در اجرای صحیح آن از مبارزه علیه امپریالیزم جدا نیست. چنان که دیده‌ایم، ملی کردن کانال سوئز (۱۹۵۶)، که خود نیز متأثر از جنبش ملی کردن صنعت نفت در ایران بود، در وهله نخست به استناد و تکیه بر این قوانین مترقی در دستور کار ملت مصر قرار گرفت. مصدق، پس از گاندی، مهم‌ترین رهبری است که نفوذ وی در این مقطع تاریخی جهان را به شدت تکان داد. برای اختتام این قسمت بهتر است به یکی از رهنمودهای بین المللی مصدق بسنده کنیم:

«چون یکی از هدف‌های اساسی سیاست خارجی دولت اینجانب همراهی و کمک به ممالکی است که برای حفظ استقلال و حق حاکمیت خود مجاهدت می‌نمایند، در این موقع نیز که موضوع مراکش و تونس در مجمع (عمومی سازمان ملل) مورد مذاکره قرار خواهد گرفت، صریحاً دستور داده می‌شود که هیئت نمایندگی ایران حداکثر مساعدت‌های ممکنه را برای تحصیل استقلال و حاکمیت ممالک محروم آفریقائی به عمل آورد و ضمناً اگر لازم باشد، چون ممالک مزبور نماینده در مجمع ندارند، رسماً اعلام دارند که دولت ایران حاضر است صدای مظلومانه آنها را از پشت تریبون مجمع به گوش جهانیان برساند.»^{۲۷}

^{۲۶} نگاه کنید به:

International Court of Justice, *Anglo-Iranian Case*, July 1952;
 Manley O. Hudson, "The Thirtieth Year of the World Court," *American Journal of International Law*, Vol. 46, Issue 1 (Jan. 1952), pp. 1-39;
 Henri Rolin, "The International Court of Justice and Domestic Jurisdiction: Notes on the Anglo-Iranian Case," above.

^{۲۷} نگاه کنید به: «نامه‌های دکتر مصدق»، گرد آورنده محمد ترکمان، صفحات ۲۱۸-۲۱۷.

۲- مراحل تکاملی فراملی شدن صنعت نفت در جهان

اقتصاد جهان در سده بیستم میلادی، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و نیز پس از بحران نفت در سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۳، دستخوش دگرگونی‌های ژرفی شده است. این دگرگونی‌ها، علاوه بر افول امپراطوری انگلیس، استیلای نظام جدید پس از جنگ آمریکا (Pax Americana) و نزول آن در دهه ۱۹۷۰، شامل جهانی شدن اشکال عمده سرمایه (سرمایه مالی و سرمایه تولیدی) و تکامل مدار انباشت آن در سطح جهان است.^{۲۸} در بخش نفت که از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی با اکتشاف چاه دریک (Drake) در آمریکا آغاز می‌شود، بنا به ماهیت تولیدی و نقش استخراج نفت در سرزمین‌های مختلف جهان، در هر سه شکل عمده سرمایه (سرمایه کالائی، سرمایه مالی و سرمایه تولیدی) به زودی در روند جهانی شدن قرار می‌گیرند.^{۲۹}

در فاصله سالهای بین دو جنگ جهانی صنعت نفت به ویژه در سطح جهانی گسترش چشم‌گیری پیدا می‌کند. در این سالها دو اتفاق مهم را می‌توان تشخیص داد که یکی قرار داد ۱۹۲۷ «خط قرمز» (Red Line Agreement) است و دیگری قرارداد ۱۹۲۸ معروف به «کانکاری» (Achnacarry). این دو قرارداد انحصاری، جهان نفت و در رابطه با آن سرزمین‌های نفت خیز خاورمیانه را، از شبکه‌های تصفیه، توزیع، بازاریابی و حمل و نقل گرفته تا عملیات اکتشاف، بهره برداری و قیمت‌گذاری، در یک کلیت فشرده ارگانیک در اختیار شرکت‌های انحصاری نفت قرارداد.^{۳۰} در این سال، همچنین نفت به طریق چشم‌گیری تفوق خود را بر مصرف سایر مواد و منابع ئیدروکربنی، نظیر ذغال سنگ، به اجرا در

^{۲۸} نگاه کنید به:

Cyrus Bina and Behzad Yaghmaian, "Postwar Global Accumulation...";
Cyrus Bina, "Globalization: The Epochal Imperatives...".

^{۲۹} نگاه کنید به:

C. Palloix, "The Self Expansion of Capital on a World Scale" *Review of Radical Political Economics*, Vol. 9, No. 2, pp. 1-28.

^{۳۰} نگاه کنید به:

John M. Blair, *The Control of Oil*, New York: Partheon Books, 1976;
Harvey O'Conner, *The Empire of Oil*, New York: Monthly Review Press, 1955; Jerrold L. Walden, "The International Petroleum Cartel in Iran-Private Power and the Public Interest," *Public Law*, Vol. 11, No. 1 (Spring 1962), pp. 64-121.

آورد.^{۳۱} پس از جنگ جهانی دوم سرمایه داری جهانی در راه توسعه و تکوین شبکه‌های گردش، توزیع و انباشت سرمایه در پهنه جهان قدم گذاشت. این حرکت همه جانبه، که در ورای مرزهای طبیعی، ملی و حقوقی کشورها در جریان بود، به انباشت سرمایه در مقیاس جهانی انجامید. به موازات این تحولات عمیق بخش نفت نیز، که ارتباطی ارگانیک با اقتصاد جهانی دارد، از چنگال بلاواسطه انحصار به قلمرو عینی رقابت بازار کشیده شد. این تغییرات تاریخی بالاخره به جهانی شدن بخش نفت انجامید که خود از نخستین پیش آهنگان پدیده جهانی شدن در اقتصاد جهانی شده امروز است. از اوائل دهه ۱۹۷۰ به این سو، به دنبال نفت، بسیاری از بخش‌های اقتصاد جهان به سرعت به سوی جهانی شدن قدم برداشتند و بازتاب خود را در یک کاسه شدن اقتصاد جهانی، که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده است و از جهانی شدن کامل سرمایه خبر می‌دهد، به نمایش گذاشتند.^{۳۲} جهانی شدن در مسیر مرحله کنونی به معنای استقرار و استحکام نهادهای سرمایه داری فراملی است که در مسیر بحران زای خود، بی‌اعتنا به مرزهای قراردادی، از تمام گوشه و کنار دنیا گذشته و بدون هیچ گونه وفاداری و سرسپردگی به آرمان‌های مکانی، زمانی، ملی، فرهنگی و سنتی، و یا حوزه جغرافیائی خاص، عمل می‌کند. به همین جهت نظام اقتصادی - سیاسی - اجتماعی پاکس آمریکانا، که خود محصول تأسیسات بین‌المللی متکی بر محدوده‌های ملی و سیاسی هژمونی آمریکا می‌باشد، جای خویش را، نه چندان با رضای خاطر بلکه با فشار تحول دینامیک تاریخ، به نظام جهان شمول و هژمونی سرمایه اجتماعی جهانی (Global Social Capital) می‌دهد. و بدین ترتیب، علیرغم اصرار نا به جای کارشناسان متعددی که هنوز به

^{۳۱} نگاه کنید به:

Cyrus Bina, "Competition, Control and Price Formation in the International Energy Industry," *Energy Economics*, vol. 11, No. 3 (July 1989).

^{۳۲} در مورد تحولات بخش نفت و نحوه جهانی شدن آن نگاه کنید به:

Cyrus Bina, *The Economics of the Oil Crisis*, New York: St. Martin's Press, 1985.

هژمونی آمریکا اقتدا می‌کنند، از نظر علمی اکنون نه پاکس آمریکائیان وجود دارد و نه هژمونی آمریکا.^{۳۳}

تقسیم بندی تاریخ تحولات نفت

صنعت نفت را از نظر روند تکاملی در خاورمیانه به سه مرحله تاریخی می‌توان تقسیم کرد: (۱) دوران استیلای کلاسیک انحصار و امتیازات نفتی (۱۹۵۰-۱۹۰۱)، (۲) دوران انتقالی: از ائتلاف انحصاری تا مکانیزم بازار (۱۹۷۳-۱۹۵۰) و (۳) دوران جهانی شدن صنعت نفت و یک کاسگی بازار جهانی (از ۱۹۷۴ به این سو).^{۳۴} استیلای انحصارات نفتی و امتیازات استعماری در خاورمیانه در سال ۱۹۰۱ با امتیاز ویلیام ناکس داری (W. K. Darcy) در ایران آغاز و بدین ترتیب نخستین گام در جهت دست اندازی بر منابع نفتی کشورها و سرزمین‌های نفتی خاورمیانه برداشته شد. پس از ایران، کمپانی‌های نفتی امتیازات عمده‌ای در عراق (۱۹۲۷)، بحرین (۱۹۳۲)، عربستان سعودی (۱۹۳۸)، کویت (۱۹۳۸) و قطر (۱۹۳۹) بدست آوردند.

پیش از دست اندازی انحصارات نفتی در منطقه خاورمیانه، اکتشاف و استخراج نفت نخست در آمریکا و پس از آن در دیگر مناطق جهان، از جمله باکو و برمه، آغاز گردید و بدین ترتیب شبکه انحصارات نفتی در اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم میلادی گسترده شد. بنابراین، دوران استیلای انحصارات نفتی در خاورمیانه را باید بخشی تکامل یافته از نخستین مرحله تاریخ نفت در جهان به حساب آورد. ویژگی‌های امتیازات نفتی در این دوره شامل موارد زیر است:

^{۳۳} از نویسندگان پر مایه و مترقی علوم سیاسی که به لحاظ عقیدتی اصرار بر وجود هژمونی آمریکا دارد سیمون بروملی (Simon Bromley) است که نویسنده کتاب «هژمونی آمریکا و نفت جهان» می‌باشد، نگارنده این کتاب را در منبع

زیر به نقد کشیده است:

Simon Bromley, *American Hegemony and World Oil*, Pennsylvania; The Pennsylvania State University Press, 1991; Reviewed by Cyrus Bina, *Harvard Middle Eastern and Islamic Review*, Vol. 1, No. 2 (Nov. 1994), pp. 194-198.

^{۳۴} نگاه کنید به:

Cyrus Bina, *The Economics of the Oil Crisis*, Chapter 3.

- ۱- وسعت قابل ملاحظه سرزمین‌های واگذار شده به انحصارات استعماری نفت؛
- ۲- مدت طولانی واگذاری امتیازات به انحصارات استعماری نفت؛
- ۳- وجود شماری بسیار اندک از انحصارات استعماری نفت؛
- ۴- شباهت کامل مفاد و طریقه پرداخت در این گونه امتیازات؛
- ۵- نحوه پرداخت اجاره مالکانه (royalty) به عنوان روش عمده پرداخت؛
- ۶- ناچیز بودن مقدار و عوائد مالکان سرزمین‌های نفت خیز بابت اعطای این گونه امتیازات؛
- ۷- عدم تغییرات عمده در مفاد، مقدار، موارد، شرایط و چگونگی این گونه امتیازات در طول مدت اعمال آنها.^{۳۵}

تنها مورد استثناء در این دوره استعماری و انحصاری، ملی شدن صنعت نفت در مکزیک (۱۹۳۸) است که آن هم به دلایل ویژه قرار گرفتن جهان در پرتگاه جنگ جهانی دوم، شرایط ویژه ملی گرایان و چگونگی صنعت نفت در مکزیک، و نیز واقعیت گرائی دولت وقت آمریکا، با واکنشی نه چندان خصمانه و بنا به مقتضیات مسالمت آمیز زمان روبرو گردید.

صنعت نفت در آمریکا، که خود از تاریخ اکتشاف نفت (۱۸۵۹) در ایالت پنسیلوانیا تا تصویب قانون «ضد تراست» ۱۹۱۱ یکدوره انحصاری را طی کرده بود، از این تاریخ به این سو وارد یک مرحله طولانی «نو انحصاری» (neo-cartelization) شد. اما رهبری انحصار همچنان در دست جان دی راکفلر (John D. Rockefeller) باقی ماند. وی که با انحصاری کردن و ادغام «افقی» منابع نفت و نیز انحصار و ادغام عملیات «عمودی» پالایش، حمل و

^{۳۵} نگاه کنید به:

Henry Cattán, *The Evolution of Oil Concessions in the Middle East and North Africa*, Dobbs Ferry, N. Y.: Oceana Publications, 1967;
 Henry Cattán, *The Law of Oil Concessions in the Middle East and North Africa*, Dobbs Ferry, N.Y.: Oceana Publications, 1967;
 Zuhayr Mikdashi, *A Financial Analysis of Middle Eastern Oil Concessions: 1910-65*, New York: Praeger Publishers, 1966.

نقل، بازاریابی، اکتشاف و استخراج (Horizontal and Vertical Integration) در باروری و گسترش صنعت نفت در سایر نقاط جهان سهم بسزایی دارد، در پرتو تراکم و تمرکز سرمایه، آمریکا را در جبهه مقدم جهانی شدن سرمایه در بخش نفت قرار داد. در سایر نقاط جهان نیز برادران نوبل (Nobel)، راتزچایلد (Rothschild) و غیره همین نقش را ایفا کردند.^{۳۶}

باید توجه داشت که اکتشاف و استخراج نفت در بسیاری از مناطق جغرافیایی جهان، مانند خاورمیانه، که هنوز مراحل ماقبل سرمایه داری را طی می‌کردند، به خودی خود نمی‌توانست برای انتشار مناسبات و اقتصاد سرمایه داری به سبک کشورهای پیشرفته صنعتی جهان کفایت کند. به عبارت دیگر، حضور سرمایه داران خارجی جهت استخراج و بنیان‌گذاری تأسیسات تولیدی، توانائی پالایش، ایجاد شبکه حمل و نقل و دسترسی به بازارهای فروش نفت در این کشورها و مناطق، صرفاً مساوی با استقرار مناسبات اجتماعی سرمایه داری نبود. این بود که مثلاً در مورد ایران نزدیک به نیم سده به طول انجامید تا، پس از انکشاف بیشتر مناسبات عینی و ذهنی اجتماعی، با غارت بلاواسطه استعماری (قرون وسطائی) مبارزه پی گیر به عمل آید.

مرحله دوم در روند جهانی شدن صنعت نفت دوران تحولات انتقالی (۱۹۷۳-۱۹۵۰) می‌باشد. در این سال‌ها سه واقعه مهم تاریخی در صنعت بین‌المللی نفت اتفاق افتاد: (۱) ملی شدن صنعت نفت در ایران (۱۹۵۳-۱۹۵۱)، (۲) امپریالیزه کردن (de-nationalization) صنعت نفت با روی کار آمدن حکومت کودتا و قبول قرارداد کنسرسیوم (۱۹۵۴) در ایران و (۳) تأسیس اوپک (OPEC) در سال ۱۹۶۰. در این دوره، که شامل سال‌های میانی در توسعه جهانی شدن است، اداره سرزمین‌های نفت خیز جهان، از اکتشاف، استخراج و پالایش تا حمل و نقل، بازاریابی و نظام قیمت‌گذاری همچنان در انحصار شرکتهای بین

^{۳۶} نگاه کنید به:

- H. F. Williamson and A. E. Dawn, *The American Petroleum Industry: The Age of Illumination, 1855-1899*, Evanston, Ill: Northwestern University Press, 1959;
 H. F. Williamson, R. L. Andreano, A. E. Dawn, and G. C. Klose, *The American Petroleum Industry: The Age of Energy, 1899-1959*;
 C. Issawi and M. Yeganeh, *Economics of Middle Eastern Oil*, New York: Praeger Publishers, 1962;
 B. Schwadran, *Middle East Oil and the Great Powers*, New York: Praeger Publishers, 1955.

المللی نفت بود، با این تفاوت که در اثر تکامل و تعمیق مناسبات عینی سرمایه داری در پهنه اقتصاد جهانی از یک سو، و تکامل و تعمیق ضوابط عینی سرمایه داری بازار در شبکه‌های انحصار نفت از سوی دیگر، به تدریج نهادهای «کارتلی» در زیر فشار نیروی رقابت بازار سرنگون شدند. نتیجه عینی این «دگردیسی» تاریخی ابطال عملی نظام «قیمت اعلام شده» (Posted Prices) و ابقای مکانیزم قیمت رقابتی بازار (Spot Prices) پس از بحران جهانی شدن نفت در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۴ می‌باشد.^{۳۷}

درست در این مرحله و با استناد به دوره تاریخی پیش از آن است که می‌توان به اهمیت ملی کردن صنعت نفت در ایران و بازتاب‌های ضد استعماری- ضد امپریالیستی آن پی بُرد. این عمل انقلابی نمایشگر ساختار متحول اقتصادی- اجتماعی در بیشتر کشورهای جهان سوم، بیانگر تضاد و فرم‌اسیون طبقاتی متکی به آن و بالاخره روشنگر نحوه عملکرد انحصار، استعمار و امپریالیزم در ستیزه جوئی با خواسته‌های حق طلبانه توده‌های عظیم زیر سلطه جهان است. در این دوره توسل به «ملی کردن» در کشورهای جهان سوم سیاستی است کلیدی که بر تقابل آشتی ناپذیر دو روی سگه ناسیونالیزم- امپریالیزم استوار است. علیرغم «تز عمومی ملی کردن» - که ملی کردن در کشورهای تحت سلطه را با ملی کردن در کشورهای امپریالیستی به یک چوب می‌راند- جنبش ملی کردن جنبشی است استقلال طلب که در این مقطع تاریخی انقلابی است. در نتیجه، به سبب «تز» ارتجاعی فوق، که غالباً از جانب «چپ سنتی» وابسته علیه حکومت مصدق در ایران ارائه شده است، «ناسیونالیزم» (در کشورهای زیر سلطه) با «امپریالیزم» (در کشورهای پیشرفته سرمایه داری) یک جا با چوب «ناسیونالیزم» استالینی مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.^{۳۸} برخلاف اهداف ملی کردن در زمان مصدق، عمل «ملی کردن» در کشورهای امپریالیستی

^{۳۷} نگاه کنید به:

Fuad Rouhani, *A History of OPEC*, New York: Praeger Publishers, 1971;
 Abbas Alnasrawi, *OPEC in a Changing World Economy*, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1985;
 Cyrus Bina, "Limits of OPEC Pricing: OPEC Profits and the Nature of Global Oil Accumulation," *OPEC Review*, Vol. 14, No. 1 (Spring 1990).

^{۳۸} به نظریات «حزب توده» در دوره ملی شدن صنعت نفت در مورد حکومت ملی مصدق رجوع شود.

غرب (مثلاً در زمان کابینه «اتلی» در انگلستان) جز سیاستی به منظور دست به دست کردن و سازمان دهی جدید سرمایه نمی‌باشد.

بدین ترتیب ملی کردن نفت در ایران (۱۹۵۳-۱۹۵۱) و نیز امپریالیزه کردن آن با امضای قرارداد کنسرسیوم (۱۹۵۴) از مهمترین رویدادهای این دوره انتقالی به شمار می‌رود. بررسی این دو واقعه تاریخی، سوای استعمار نیمه جان انگلیس، حکایت از آشتی ناپذیری نظام نوین پس از جنگ دوم جهانی (Pax Americana) با مفهوم استقلال ملی و خودمختاری و دموکراسی در کشورهای جهان سوم می‌کند. در این جا، سوای حرکات خصمانه دولت آمریکا در یونان و درگیری «حق به جانب» این دولت در جنگ کره، ما با نخستین تجربه ننگین این نظام در جهان آن روز روبرو هستیم، و نیز با اندکی تعمق در روند سالهای پس از جنگ بین الملل دوم با این واقعیت غیر قابل انکار دست به گریبان خواهیم بود، که نقش آمریکا در «پادشاهی نفت» (ایران، ۱۹۵۳) و یا «جمهوری موز» (گواتمالا، ۱۹۵۴) صرفاً تلاش برای بدست آوردن این کالا و یا آن کالا نیست. بلکه مکانیزم حرکت «پاکس آمریکانا» لزوماً به جایگزینی و گسترش مناسبات تولیدی و روابط ایدئولوژیک اجتماعی امپریالیزم و هژمونی ناشی از آن ختم می‌شود.^{۳۹}

سومین رویداد مهم در این دوره تأسیس سازمان «اوپک» (OPEC) در سال ۱۹۶۰ می‌باشد. علت اصلی به وجود آمدن «اوپک» نه خود مختاری و نه ملی گرایی بود. بلکه به علت تنزل پی در پی، طولانی و یکطرفه در سطح «قیمت‌های اعلام شده» (posted prices) نفت از جانب انحصار بین المللی سهم ناچیز درآمد کشورهای صادر کننده نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ به حداقل خود رسیده بود. از این رو ۵ کشور صادر کننده نفت تصمیم به تأسیس سازمانی به منظور جلوگیری از تنزل قیمت و تثبیت بهره مالکانه خویش نمودند. کاهش پی در پی و طولانی در «قیمت‌های اعلام شده» نفت خود نتیجه اکتشاف، استخراج و تولید فراوان نفت از منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بود که طبیعتاً به تنزل قیمت نفت و

^{۳۹} نگاه کنید به:

کاهش نسبی درآمد کشورهای صادر کننده می‌انجامید. از این رو اعلام موجودیت «اوپک» خود اعتراضی همگانی علیه کنترل و قیمت‌گذاری بی‌چون و چرا و نیز جهت مطالبه کنترل بیشتر در توزیع درآمد نفت بود. بنابراین، اعلام موجودیت «اوپک» و عملکردهای آن در برابر انحصار شرکت‌های نفتی را باید به عنوان تضادی آشتی‌پذیر در درون مجموعه انحصار و در دوران انتقال به حساب آورد. اما در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴، که تضاد «اوپک» با انحصار نفت به اوج خود رسید، بخش نفت در حال تحول به مرحله کامل جهانی شدن بود و چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، چندی پس از این بحران عالمگیر، نه انحصاری باقی ماند و نه اعتباری و یا ضمانت‌اجرائی در رابطه با تعیین قیمت نفت برای سازمان «اوپک». بالاخره از دهه ۱۹۸۰ به این سو، مانند دیگر «اجاره‌بگیران»، چشم «اوپک» نیز مدام به دست بازارهای جهانی نفت و مکانیزم ناشی از آن بوده است.^{۴۰}

مرحله جهانی شدن صنعت نفت و یک کاسگی بازار جهانی دوران پسا انحصاری نفت است که پس از بحران جهانی شدن صنعت نفت در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴ بخش نفت را در سراسر جهان تسخیر کرد. پس از پایان دوره انتقالی (۱۹۷۳-۱۹۵۰)، جهان نفت شاهد یک سلسله رویدادهایی بود که روابط میان شرکت‌های انحصاری نفت و «اوپک» را به کلی دگرگون ساخت. از هنگام برگزاری کنفرانس تهران (۱۴ فوریه ۱۹۷۱) تا چهار برابر شدن «قیمت اعلام شده» نفت، در دو مرحله در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۴، کشورهای اجاره‌خوار نفتی در «اوپک»، در همان محدوده قانونمندی تولید و چهارچوب مناسبات اقتصادی جهان سرمایه‌داری، به منظور دریافت قیمت بالاتر (و بهره مالکانه و یا اجاره بیشتر) برای نفت تولیدی خود توانستند با شرکت‌های انحصاری نفت به مقابله برخیزند. این مقابله، علیرغم نظریات نادرست و انحصار‌گرایانه چپ و راست، پیامد مستقیم شرایطی بود که از دیر باز در تضعیف و تلاشی شبکه‌های انحصاری بر صنعت نفت جهان در روند تکوین بود. تعرض «اوپک» در واقع قدمی بود علیه نظام قیمت‌گذاری به شیوه اداری- انحصاری که به

^{۴۰} در مورد مفهوم «اجاره تفاضلی» نفت نگاه کنید به:

Cyrus Bina, *The Economics of the Oil Crisis*, Ch 5;

Cyrus Bina, "Some Controversies in the Development of Rent Theory: The Nature of Oil Rent," *Capital & Class*, No. 39 (Winter 1989);

Cyrus Bina, "The Laws of Economic Rent and Property: Application to the Oil Industry," *American Journal of Economics and Sociology*, Vol. 51, No. 2 (April 1992).

شرکت‌های فراملی نفت امکان می‌داد، تا علاوه بر دستیابی به سود کافی (معادل نرخ سود سایر واحدهای تولیدی)، بخش عمده‌ای از درآمد را که به «اجاره تفاضلی نفت» (differential oil rents) موسوم است، و قاعدتاً باید به صاحبان سرزمین‌های نفت خیز تعلق بگیرد، به جیب بریزند. در اواخر سال ۱۹۷۳، در کشاکش بحران نفت، ایران، لیبی و نیجریه در شمار نخستین اعضای «اوپک» بودند که مقداری از نفت تولیدی خود را در بازار «اسپات» (spot market) که به تازگی در حال شکوفائی بود عرضه کردند. بر اساس گزارش‌های موجود، نفت ایران از قرار بشکه‌ای ۱۷ دلار و نفت لیبی و نیجریه به ترتیب از قرار بشکه‌ای ۲۰ دلار و ۲۴ دلار در آن زمان به فروش رفت. باید توجه داشت که «قیمت اعلام شده» نفت «اوپک» (برای نفت خام در خلیج فارس)، که در ماه مارس ۱۹۷۴ معادل ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه تعیین شد، از قیمت‌های بالا به مراتب نازل تر است. پس از بحران نفت در سالهای میانی دهه ۱۹۷۰، قیمت نفت «اوپک» کمابیش در حول و حوش قیمت‌های «اسپات» در نوسان بوده است. در حال حاضر نیز «اوپک» برای قیمت‌گذاری نفت خود بطور عمده از بازارهای جهانی «اسپات» تبعیت می‌کند.^{۴۱}

پدیده ملی کردن و مقطع تاریخی آن

پدیده ملی کردن صنایع، به ویژه صنایع تحت سلطه استعمار کهنه و نو، یک مقوله تاریخی است که لزوماً به دوران مشخصی از تحولات ساختاری اقتصادی-سیاسی جهان ارتباط دارد. در این دوران «تز» امپریالیزم «آنتی تز» خودمختاری، حاکمیت ملی و بالاخره

^{۴۱} برخلاف بحث‌های روزنامه‌ای و علیرغم گفتگوهای آلامد تلویزیونی در غرب، بخش نفت به روند یک قانونمندی جهان شمول، پس از بحران‌های دهه ۱۹۷۰، جهانی شده است. جهانی شدن بخش نفت بدین معنی است که قیمت نفت در بازار جهانی تعیین می‌شود. اما، به علت وجود گوناگونی هزینه‌های تولید در مناطق مختلف نفت خیز، به نسبت این هزینه‌ها بهر منطقه «اجاره تفاضلی» تعلق می‌گیرد. تولید کنندگان نفت البته علاوه بر این اجاره نرخ متعادل سود خود را نیز دریافت می‌کنند. بنابراین، سازمان «اوپک» نقش اجاره بگیر را، پس از جهانی شدن، بعهده دارد. نگاه کنید به رابطه نفت و روند جهانی شدن، و هم چنین عدم ارتباط آن با علم کردن هژمونی آمریکا، در منابع زیر:

Cyrus Bina, "Internationalization of the Oil Industry: Simple Oil Shocks or Structural Crisis," *Review: Journal of Fernand Braudel Center*, Vol. 11, No. 3 (Summer 1988), pp. 329-370;

Cyrus Bina, "The Rhetoric of Oil and the Dilemma of War and American Hegemony";

Cyrus Bina, "Farewell to the Pax Americana," in H. Zangeneh (ed.), *Islam, Iran, and World Stability*, New York: St. Martin's Press, 1994, pp. 41-74;

Cyrus Bina, "Oil, Japan, and Globalization," *Challenge*, Vol. 37, No. 3 (May-June 1994), pp. 41-48.

جنبش ملی و ملی کردن را به همراه دارد. ملی کردن بر پایه تفکیک مرزهای جغرافیائی و اعتبار استقلال ملی استوار است. بنابراین، از دیدگاه اقتصادی-سیاسی، حقانیت ملی کردن در گرو وجود شرایطی است که از یک سو به توسعه مناسبات سرمایه داری در قالب امپریالیستی در حیطه بین المللی ارتباط دارد، و از سوی دیگر به انکشاف آن مناسبات در قالب ملی در اغلب کشورهای جهان سوّم مُتکی است. در نتیجه، جهان سرمایه داری در این دوره (۱۹۷۵-۱۹۴۵) هنوز به مرحله واقعی جهانی خود نرسیده است. منظور از مرحله واقعی جهانی شدن روابط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی سرمایه همانا دوران «گلوبالیزاسیون» (Globalization) می باشد که «سرمایه اجتماعی» (Social Capital) یا سرمایه در کل تمام مرزهای جغرافیائی، ملی، حقوقی، و تا حد زیادی فرهنگی را در می نوردد.^{۴۲}

افزون بر این، در بخش های گوناگون اقتصادی، تأثیر این تحولات جهان شمول را می توان در قالب شرکتهای «فراملی» و دیگر تأسیسات و نهادهای جهانی به وضوح ملاحظه کرد. مرحله جهانی شدن سرمایه و نقش پیش گام بخش نفت را در این دوران می توان در قالب چگونگی بحران ۱۹۷۴-۱۹۷۳ نفت بررسی کرد. این بحران، علیرغم برچسب های گوناگون و نا بجای رسانه های گروهی و آکادمیسین های غربی (و یا «جهان سوّمی») به آن، همانا بحران جهانی بخش نفت و آغاز یک کاسه شدن مجموعه تولید، توزیع، و مبادله در بازارهای مرتبط جهانی بود. و هم از این روست که سازمان «اوپک» نیز امروزه در راه بدست آوردن «اجاره های تفاضلی» خویش مُدام دستخوش تلاطم بازار است. برای مثال، اگر امیر کویت فردا خواب نما شده و یکباره مصمم به ملی کردن صنعت نفت در کویت شود، چنین تصمیمی اساساً توخالی و بدون محتواست. چرا که در عصر حاضر (از نیمه دهه ۱۹۷۰ به این سو) نه جایی برای گستردن نهادهای ملی است و نه مکانی برای نشو و نما سرمایه به اصطلاح ملی. بلکه، در این مرحله از رُشد و تکامل سرمایه داری (کاملترین

^{۴۲} نگاه کنید به:

مرحله، یعنی مرحله پسا امپریالیزم و گلوبالیزاسیون)، سرمایه‌ها همگی فراملی اند، به ویژه در صنعت نفت که خود از پیش گامان تحول «گلوبالیزاسیون» می‌باشد.^{۴۳}

۳- چگونگی قراردادهای پنجگانه پیشنهادی نفت

ملی کردن صنعت نفت در ایران یک مقوله «حسابداری» (در حاشیه محاسبه سود و زیان) و یا یک پدیده صرفاً حقوقی (در رابطه با تعبیر و تدقیق قوانین بین المللی و یا اولویت پذیرش، تشخیص برتری، و بالاخره گزینش یکی از قراردادهای پنجگانه پیشنهادی) و نیز یک پدیده صرفاً تکنیکی و مهندسی نبوده و نیست. در حیطه حقوقی، برای مثال، از حکم تاریخی عدم صلاحیت دادگاه بین المللی لاهه و ابرام عدم وجود حوزه اقتدار آن دادگاه می‌توان نام برد. پدیده ملی کردن را نیز نمی‌توان در محدوده انتزاعی اقتصاد بازاری بورژوازی مورد بررسی قرار داد. چه، پراگماتیسم بازار، شرایط معامله، و بالاخره حسابداری هزینه و درآمد همه پیمان‌های اندازه‌گیری کمیت اند. در حالی که «ملی کردن»، که خود بر اصل حاکمیت ملی و استقلال سیاسی استوار است، به سنجشی کیفی و ارگانیک نیازمند است. بنابراین، نهضت ملی در تمام شئون خود باید از یک «خط کشی» همه جانبه (هم در اندیشه و هم در روش) با امپریالیزم و نهادهای فاسد و عوامل داخلی آن برخوردار باشد.

امروز قریب پنجاه سال از ملی شدن نفت و سقوط دولت مصدق می‌گذرد. این زمان نسبتاً طولانی بی شک فرصتی قابل ملاحظه برای مطالعه و بررسی و نیز دوباره نگری «ناظرین سیاسی»، پژوهش‌گران بین المللی، و منتقدین گوناگون داخلی و خارجی پدید آورده است. بررسی قراردادهای پنجگانه پیشنهادی نفت را هم باید در همین راستا مورد مطالعه قرار داد. اما تحلیل‌گران امروز باید بدانند که انتقاد (حتّاً انتقاد سازنده) از رویدادهای تاریخی گذشته شاید کار چندان دشواری نباشد. زیرا آنان با آگاهی کامل از پی آمدهای این رویدادها و نیز معیارهای تجربه شده زمان خویش به داوری پیشینیان می‌نشینند، و چه

^{۴۳} نگاه کنید به منابع مندرج در پانوشتهای ۴۰ و ۴۱.

بسا که در این داوری‌ها خود را نیز ذی‌حق می‌انگارند. بنابراین، اشتباهات گذشته را باید در رابطه با داده‌های تاریخی زمان خود سنجید. هم چنین، تاریخ گذشته را نمی‌توان و نباید در چهار چوب احتمالات و فرضیات «خلاف واقع» (counter-factual) بررسی کرد. زیرا حوادث تاریخی غیر قابل بازگشت‌اند و با فرضیات انتزاعی ریاضی و مقوله‌های «اسپکولاسیون» فرق بسیار دارند. نکته آخر این که، به مصداق اندیشمند بزرگ کارل مارکس، «تاریخ خود را خود مردم می‌سازند، اما نه آن گونه می‌سازند که باب طبعشان است.»

قراردادهای پیشنهادی این دوره عبارتند از: (۱) پیشنهاد جکسون (خرداد ماه ۱۳۳۰)، (۲) پیشنهاد استوکس (مرداد ماه ۱۳۳۰)، (۳) پیشنهاد بانک جهانی (دی ماه ۱۳۳۰)، (۴) نخستین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا (مرداد ماه ۱۳۳۱)، و بالاخره (۵) دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا، معروف به پیشنهاد هِندرسن (اسفند ماه ۱۳۳۱).

سوی پیشنهاد بانک جهانی، تمام قراردادهای پیشنهادی نفت در این دوره بیش و کم از دو ویژگی برخوردار بودند: (۱) اصرار در ابقای کنترل تولید و برنامه ریزی اکتشاف در دست شرکت سابق و (۲) پافشاری در پرداخت غرامت به شرکت بابت «عدم النفع». از بدو ورود به تهران، آر بی جکسون (معاون شرکت نفت انگلیس و ایران) آشکارا اعلام کرد که «ما می‌خواهیم کشف کنیم که آیا جایی در قانون ملی کردن وجود دارد که بتوانیم آن را برای خود مفید و سودبخش بیابیم؟ ... اگر بتوانیم خود را با قانون ملی کردن وفق دهیم، این کار را می‌کنیم، در غیر این صورت خواهیم رفت.»^{۴۴} در تاریخ ۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۰ پیشنهاد جکسون، که به جز رونوشتی از یادداشت ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ سفیر انگلیس نبود، به دولت مصدق تسلیم شد. نکته کلیدی این پیشنهاد در چگونگی برخورد به مسئله ملی شدن نفت بدین قرار است:

«مایملک ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت ملی نفت ایران واگذار خواهد شد. در ازای این واگذاری، شرکت ملی نفت حق استفاده از مایملک ایران را به شرکت

^{۴۴} ال-ول-ساتن، «نفت ایران»، صفحات ۲۹۱-۲۹۰.

جدیدی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل خواهد شد، واگذار خواهد کرد. شرکت جدید، تعدادی از ایرانی‌ها را در هیئت مدیره خود خواهد گماشت و عملیات نفت را از طرف شرکت ملی نفت ایران انجام خواهد داد.^{۴۵}

الول ساتن در این باره می‌نویسد: «به عبارت دیگر شرکت نفت انگلیس و ایران نه تنها کنترل عملی (سازمان تولید) را در ایران حفظ می‌کرد، بلکه انحصار بازار نفت ایران را همچنان در دست خود نگاه می‌داشت. مدیران شرکت به خوبی می‌دانستند که با چنین کنترل فیزیکی و مالی، مالکیت اسمی ایران در دسر اندکی برای آنها خواهد داشت.»^{۴۶} در این جا کلاه شرعی «سازمان تولید» آنچنان از سر این «پیشنهاد» گشادتر است که بتوان آن را در حاشیه ملی شدن قالب زد.

پیشنهاد بعدی شرکت در رابطه با مأموریت ریچارد استوکس (مهردار سلطنتی انگلستان) است که در تاریخ ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۰ وارد تهران شد. وی مأموریت خویش را با ادای این جملات آغاز کرد: «غرض ما از آمدن به ایران افتتاح باب مذاکرات به وکالت از طرف شرکت نفت طبق فرمولی که بوسیله آقای هریمن به وکالت از طرف دولت شاهنشاهی ایران تسلیم دولت پادشاهی انگلستان گردیده می‌باشد. به طوری که دولت پادشاهی انگلستان از این فرمول استنباط کرده است اصل ملی شدن صنعت نفت را طبق قانون مورخ بیستم مارس ۱۹۵۱ برسمیت می‌شناسد...»^{۴۷} «فرمولی» که استوکس از آن سخن می‌راند نظریه قطعی دولت مصدق است که در سی و یکم تیر ماه ۱۳۳۰ به تصویب هیئت دولت و تأیید «هیئت مختلط نفت» رسیده است. این نظریه به شرح زیر است:

«اولاً- در صورتی که دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران را بشناسد، دولت ایران

^{۴۵} همانجا، صفحه ۲۹۲.

^{۴۶} همانجا.

^{۴۷} «نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق»، جلد دوم، دفتر اول، انتشارات مصدق، چاپ ۱۳۴۸، صفحه ۵۲.

حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود.»

«ثانیاً- دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان به تهران موافقت خود را به وکالت از طرف شرکت سابق با اصل ملی شدن نفت رسماً اعلام نماید.»

«ثالثاً- مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ تأیید گردیده است...»

«رابعاً- دولت ایران حاضر است راجع به طریقه اجرای قانون تا آنجا که مربوط به منافع انگلیس است وارد مذاکره شود.»^{۴۸}

مأموریت استوکس چندین جلسه مذاکره را به دنبال داشت و سرانجام هیئت نمایندگی انگلیس پیشنهاد خود را در هشت ماده به هیئت نمایندگی ایران تسلیم کرد. جالب است که در خلال این ۸ ماده نیز دو نکته کلیدی همچنان به چشم می‌خورد: (۱) نحوه پرداخت غرامت و (۲) «سازمان تولید»، که لاجوبانه با لباس مبدل «سازمان خرید»، «انعقاد قرارداد طویل المدتی» را از ایران طلب می‌کند. در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۳۰ پاسخ دولت ایران مبنی بر عدم موافقت با انحصار «سازمان خرید» و «سازمان عامل» به استوکس تسلیم شد.^{۴۹}

پاسخ مصدق به استوکس به قرار زیر است:

«هیئت نمایندگی ایران پیشنهادهایی را که هیئت نمایندگی انگلستان به سمت وکالت از طرف شرکت سابق ... تسلیم داشته‌اند، با تعریف اصل ملی شدن صنعت نفت ... منطبق نمی‌داند. تعریف ملی شدن صنعت نفت مطابق فرمول مذکور این است که تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری در دست دولت ایران باشد، ولی اصول پیشنهادی هیئت نمایندگی انگلستان نه تنها قسمت عمده‌ای از اختیارات اداره صنعت نفت را از دست دولت

^{۴۸} همانجا، صفحات ۴۳-۴۲.

^{۴۹} همانجا، صفحات ۵۷-۵۶.

و شرکت ملی نفت ایران خارج خواهد نمود، بلکه شرکت سابق ... را به صورت جدیدی احیاء می‌نماید.^{۵۰}

بررسی این دو پیشنهاد یک حقیقت را به خوبی روشن می‌سازد که دولت انگلستان، علیرغم تأیید تلویحی نمایندگان خویش، هرگز اصل ملی شدن نفت را در ایران در عمل نپذیرفت. کارگزاران دولت انگلیس و همچنین انحصارگران شرکت به خوبی می‌دانستند که فرق ملی شدن اسمی و ملی شدن واقعی از زمین تا آسمان است. آنان به روشنی مفاهیم «کاپیتولاسیون» و استقلال ملی را از یکدیگر تشخیص می‌دادند. و به همین دلیل هم بود که لاجوانه در قبولاندن این دو پیشنهاد، و نیز در پیشنهادهای بعدی، هیچ گونه راهی برای مذاکره باقی نگذاشتند.

انعکاس مأموریت استوکس را در محافل سیاسی ایران از زبان خود مصدق بشنویم. در تاریخ ۱۷ شهریور ماه ۱۳۳۰ مصدق «نطق مهمی در مجلس شورای ملی ایراد کرد» و بدین ترتیب به «مخالفان داخلی و ایادی شرکت سابق... خاطرنشان ساخت که، بدون توجه به توطئه و تحریکات مخالفان، بکار خود ادامه خواهد داد.»^{۵۱} مصدق در این نطق همچنین رو به نمایندگان مجلس کرد و اظهار داشت:

«... این برای ایرانی ننگ است که بشما بگویم، آقای استوکس ساعت اولی که آمده بود عقاید دیگری داشت و وقتی می‌رفت عقاید او بکلی تغییر کرد. یعنی اشخاصی رفتند به او گفتند: پدر عزیز، اگر شما چنین کاری بکنید (منظور حل مسئله نفت است) و از این مملکت بروید، ما بی پدر می‌شویم. (بعضی از نمایندگان- خاک بر سرشان) شما در این مملکت بمانید و از ما صاحبی کنید. من این مطلب را هرگز نمی‌خواستم در مجلس شورای ملی ایران عرض بکنم. برای این که ممکن بود بگویند این مطلب خلاف واقع است، ولی همین خبری را که دیروز از لندن رسیده برای شما قرائت می‌کنم:

^{۵۰} همانجا، صفحه ۵۹.

^{۵۱} غلامرضا نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، صفحه ۱۸۴.

«لندن- انگلستان در اثر وصول گزارشاتی از تهران دائر بر این که محافل سیاسی ایران مقاومت بیشتری در مقابل سیاست آقای دکتر مصدق نشان می‌دهند، روش خود را نسبت به آقای دکتر مصدق خشن تر کرده است.»

مصداق ادامه می‌دهد: «آقای استوکس هم می‌خواست امتیاز را برقرار کند، بدون این که اسمی از آن ببرد. وقتی از ایشان پرسیدم که کار این شرکت ملی نفت چیست؛ وقتی که شما یک مقدار زیادی نفت بخريد، وقتی که شما برای مدت ۲۵ سال نفت می‌بريد و وقتی که شما یک آژانسی این جا برقرار بکنيد که تمام کارهای نفت را بکند، در حکم امتیاز است. ایشان گفتند شرکت ملی نفت مانند چتری می‌ماند که سایه روی سر این تشکیلات می‌اندازد...»^{۵۲}

پیش از اشاره به پیشنهاد دی ماه ۱۳۳۰، معروف به پیشنهاد بانک جهانی، بهتر است نظری اجمالی به دو پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا، یعنی پیشنهاد مشترک ترومن- چرچیل و قرارداد معروف به پیشنهاد هندرسن، بیان‌ازیم. پیشنهاد مشترک ترومن- چرچیل، برخلاف پیشنهادهای جکسون و استوکس، پافشاری در ابقای کنترل تولید و برنامه ریزی اکتشاف و استخراج را مسکوت گذاشته و در عوض مصرانه مسئلهٔ پرداخت غرامت به شرکت بابت «عدم النفع» (به معنی به اصطلاح از دست رفتن منبع درآمد شرکت تا سال ۱۹۹۳) را وسیله قرار می‌دهد. دلیل تقاضای پرداخت غرامت بابت سود تا سال ۱۹۹۳ هم این بود که ابقاء و تمدید ۶۰ سالهٔ قرارداد ۱۹۳۳ شرکت سابق را صاحب امتیاز نفت ایران قلمداد می‌کرد و اکنون عمل ملی کردن این امتیاز را ملغی کرده بود. البته، از نظر حقوقی، چنین برخوردی اصل ملی شدن را زیر پا می‌گذارد. چه، هدف ملی شدن نفت الغای یک طرفهٔ امتیازی انحصاری است که بنا به تشخیص و ارادهٔ ملی انجام می‌پذیرد. مهم‌ترین ویژگی ملی شدن صنعت نفت و هدف عمدهٔ آن پیش‌گیری از خساراتی بود که احتمالاً تا سال ۱۹۹۳ بواسطه امتیاز شرکت خصوصی نفت انگلیس و ایران به کشور ایران وارد می‌شد. از لحاظ منطقی پیش‌گیری از خسران باعث خسارت نمی‌شود، زیرا اگر چنین باشد فرض پیش‌گیری از

^{۵۲} همانجا، صفحات ۱۸۷-۱۸۶؛ نطق کامل مصداق در «نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصداق»، جلد دوم، دفتر اول، صفحات ۸۵-

خسران باطل است. در مورد شرکت سابق نیز لغو امتیاز باعث خسارت جهت عدم امتیاز نمی‌شود. بنابراین، خسارت شرکت فقط و فقط در خسارت به سرمایه آن خلاصه می‌شود.

پذیرش اصل ملی شدن، در این جا، به دو شرط لازم و کافی متکی است: (۱) شرط لازم کنترل اکتشاف، استخراج، تولید و پالایش و (۲) شرط کافی الغای امتیاز بدون پرداخت «عدم النفع». البته اگر در عمل مبلغ پرداخت «عدم النفع» قابل ملاحظه نبوده و از این راه اختلالی در روند ملی کردن ایجاد نکند، به گمان نگارنده کنترل وسائل تولید به خودی خود در این امر کفایت می‌کند.

الول- ساتن به درستی در مورد پیشنهاد مشترک ترومن- چرچیل چنین نظر می‌دهد: «برای مهم جلوه دادن طرح، چرچیل و ترومن شخصاً آن را امضاء کرده بودند. اما حتا این کار نیز کافی نبود تا بیهودگی طرح را پوشش دهد و این واقعیت را پنهان کند که طرح مبتن هیچ پیشرفتی نسبت به پیشنهادهای رد شده قبلی نیست.... این پیشنهاد حتا نسبت به طرح‌های قبلی نیز واپسگرا تر بود. بازنده شرکت‌های بین المللی بودند. شرکت نفت انگلیس و ایران بار دیگر باز می‌گشت و انحصار نفت ایران را در اختیار خود می‌گرفت. بر همین اساس، غیر منتظره نبود که مصدق، با آگاهی از روحیه مردم ایران، در بعد از ظهر همان روز در یک پیام رادیویی، این نکته را روشن کرد که ایران هیچ گاه نمی‌تواند پیشنهادهای جدید را، که مخالف ملی کردن است، بپذیرد.... طرح مزبور به شرکت نفت انگلیس و ایران انحصار کنترل فروش نفت را اعطا می‌کرد و تلویحاً زمینه را برای مدیریت بریتانیا بر صنعت نفت ... فراهم می‌ساخت و نهایتاً از ایران می‌خواست تا کلیه قراردادهای موجود با خریداران خارجی را لغو کند.»^{۵۳}

در مورد عدم انطباق این پیشنهاد با اصل ملی شدن صنعت نفت مصطفی علم نیز با الول- ساتن هم داستان است. علم، با بررسی کامل اسناد وزارت خارجه انگلیس، دقیقاً نشان می‌دهد که چرچیل، علیرغم نظر ترومن، آگاهانه از برسمیت شناختن قانون ملی شدن صنعت نفت در متن این پیشنهاد سر باز زد. چنان که دیدیم، این برخورد آشتی ناپذیر و

لجوجانه در مورد عدم پذیرش اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران تنها مختص کابینه چرچیل نبود. دولت باصطلاح «کارگری» اتلی نیز در عمل از همین موضع حرکت کرد. اما لجاجت چرچیل، همراه با حماقت طبقاتی و عادات فنودال منشانه وی، سیاست استعماری انگلیس را عریان تر به تماشا گذاشت. مصدق، به عکس، با نرمش سیاسی و متانت یک سیاستمدار بزرگ و مُتمدن در روند رسیدن به یک توافق اصولی از هیچ گونه عملی مضایقه نکرد. سرانجام، زمانی که دولت انگلیس «پیشنهادهای متقابل ایران را نامعقول و غیر قابل قبول» خواند،^{۵۴} برای مصدق چاره‌ای جز قطع رابطه سیاسی با انگلستان، که اکنون شدید تر از پیش با ستون پنجم خود در دربار، مجلس و دیگر نهادهای سیاسی کشور، حکومت قانونی مردم را تهدید می‌کرد، نداشت. ال-ساتن، با تأیید ضمنی عمل مصدق در مورد قطع روابط سیاسی با دولت انگلیس (۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱)، می‌نویسد: «همزمان، دولت ایران تصمیمی را به اجرا گذاشت که در اصل می‌باید پیش از آن اتخاذ می‌کرد. بر پایه این تصمیم، هیچ مقام دیپلماتیک بریتانیایی دارای سابقه خدمت در ایران، نباید پذیرفته می‌شد.»^{۵۵}

دوّمین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا که اول اسفند ماه ۱۳۳۱ به دولت ایران ارائه شد شامل مفاد زیر است:

۱- موضوع غرامات شرکت نفت انگلیس و ایران به دیوان دادگستری بین‌المللی رجوع شود که بر طبق اصول یکی از قوانین ملی شدن صنایع در انگلستان به انتخاب شرکت مزبور میزان آن تعیین شود.

۲- به مجرد حصول توافق در باره تصفیه غرامات به شرح بالا، دولت آمریکا مبلغی به عنوان مساعده به دولت ایران پردازد که در آینده معادل آن به نفت از طرف دولت ایران مسترد شود.

^{۵۴} همانجا، صفحه ۳۶۱. آنان که از «لجاجت» و «تعصب» مصدق سخن می‌رانند بهتر است که یکبار دیگر تاریخ این

دوره را مرور کنند و با اندرزهای حکیمانه خویش اذهان نسل‌های پس از ۲۸ مرداد ۳۲ را مشوّب نمایند.

^{۵۵} همانجا، صفحه ۳۶۲؛ نگاه کنید به:

۳- دولت ایران موافقت نماید که با یک سازمان بین المللی، که شرکت سابق نیز در آن دخیل باشد، وارد مذاکره شده و ترتیبی قائل شود که شرکت مزبور مقادیر عمده‌ای نفت برای مدت طولانی خریداری کند.

۴- دولت ایران حق کامل اداره صنعت نفت خود را داشته باشد و فقط قبلاً متعهد شود که غرامت شرکت را به هر میزانی که دیوان دادگستری بین المللی تعیین کند بپردازد.

۵ - پرداخت غرامت ممکن است به یکی از دو صورت انجام گیرد: یا با پرداخت صدی بیست و پنج از عایدات ناویژه فروش نفت در آینده و یا بوسیله تحویل نفت خام و تصفیه شده بر طبق تراضی طرفین. طریق دیگری که ممکن است در نظر گرفته شود این است که اگر در هر سال بیست و پنج درصد عوارض فروش، از پنج درصد میزان غرامت شرکت کمتر باشد، دولت ایران معادل این کمبود را نفت به شرکت تحویل دهد.

۶- علاوه بر مقادیری که به شرکت تحویل داده خواهد شد، دولت ایران در فروش نفت خود در بازارهای جهان آزاد باشد.^{۵۶}

اجازه می‌خواهم قبل از نشان دادن جوهر این پیشنهاد، که هم از نظر حقوقی و هم از لحاظ عملی اصل ملی شدن را زیر پا می‌گذارد، به چند نکته کلیدی اشاره کنم. نگاهی دقیق به طرز نگارش این پیشنهاد (در هر دو نسخه انگلیسی و فارسی آن)، با اندک تغییراتی، قرارداد پیشنهادی پیشین چرچیل را در ذهن متبادر می‌کند. در بندهای ۱ تا ۵ موضوع به گونه‌ای مستقیم و یا غیر مستقیم حول محور طلب غرامت دور می‌زند. بند ۱ ضمن طلب ارجاع حکم به دیوان دادگستری بین المللی، تأکید بر قصاص قبل از جنایت می‌کند و علیرغم حکم احتمالی دادگاه نحوه تعبیر و چگونگی غرامت را به اختیار شرکت می‌گذارد. این روش «یک بام و دو هوا» البته مبین ترس دولت انگلیس از عدم موفقیت در جا انداختن مفهوم بی اساس «عدم النفع» در مورد ایران است. چه، دولت اتلی پس از ملی کردن صنایع، و از جمله ذغال سنگ، در انگلستان مجبور به پرداخت نوعی غرامت بابت «عدم النفع» به صاحبان منابع تحت الارضی این صنعت گردید. اما، باید توجه داشت که

^{۵۶} غلامرضا نجاتی، «جنش ملی شدن صنعت نفت ایران...»، صفحه ۲۴۶.

اجرای چنین حکمی در مورد ملی شدن صنعت نفت در ایران موردی ندارد. زیرا مفهوم «امتیاز» به شرکت نفت سابق شامل استفاده از منابع نفت استخراجی است، نه مالکیت ارضی و منابع تحت الارضی که در ایران و نیز در اغلب کشورهای نفتی جهان سوّم از نظر تاریخی در اختیار دولت بوده است. چون مالکیت ارضی خصوصی در انگلستان شامل منابع تحت الارضی نیز می‌شود، کارگزاران بی انصاف دولت انگلیس با این ترفند آشکارا همچنان در صدد دست اندازی به منابع نفت ایران تا سال ۱۹۹۳ بودند. از این رو، پرداخت غرامت بابت لغو یک جانبه «امتیاز» شرکت مخالف اصل ملی شدن نفت می‌باشد، و طلب چنین «غرامتی» نیز باید منطقاً و قانوناً به مثابه به رسمیت نشناختن ملی شدن صنعت نفت در ایران تلقی شود.^{۵۷}

بند ۲ آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا نیز مشروط به «حصول توافق در باره تصفیه غرامات به شرح بالا» می‌باشد. این بند پرداخت «مساعده» بابت خرید آینده نفت را توسط آمریکا منوط به شرطی می‌کند که مغایر با اصل ملی شدن است. بند ۳ با یک نظر، یادآور مفاهیم «سازمان تولید»، «سازمان خرید» و انحصار نفت ایران، به ترتیب، در پیشنهادهای جکسون، استوکس و «چرچیل - ترومن» است. الول - ساتن بدرستی اظهار می‌کند: «طرح مزبور مثل گذشته، پیشنهاد می‌کرد که ایران قسمت اعظم نفت خود را با تخفیف بالایی که کمتر از ۳۵ درصد [نباشد]، به یک شرکت بین المللی که شرکت نفت انگلیس و ایران سهامدار عمده آن [باشد] بفروشد.^{۵۸} علاوه بر این، این گونه فروش معامله‌ای عادی نبود که بستگی به نظر دو طرف معامله داشته باشد. بلکه «شرکت مزبور»

^{۵۷} مالکیت خصوصی یک مفهوم تاریخی است که بنا به توسعه مناسبات سرمایه داری در جوامع مختلف به منزله یک نهاد اجتماعی - اقتصادی بروز می‌کند. در ایران و دیگر سرزمین‌های نفت خیز، که هنوز مسئله ارضی حل نشده بود، مالکیت خصوصی زمین به عنوان ابزار تولید وجود نداشت. همچنین، منابع تحت الارضی نیز شامل همین قانون مندی بوده اند. پس از «اصلاحات ارضی» نیز در مجموعه این کشورها منابع تحت الارضی، برخلاف قوانین انگلوساکسن و نیز آمریکا، همچنان در دست دولت باقی مانده و حکم مالکیت عمومی را دارد. بنابراین، از نظر حقوقی ما با دو نظام مختلف روبرو هستیم و در این جا اعمال نظام حقوقی یک کشور خارجی نمی‌تواند به عنوان کاپیتولاسیون به حساب نیاید.

^{۵۸} الول - ساتن، «نفت ایران»، صفحه ۳۶۵.

اصرار در خرید «مقادیر عمده‌ای نفت برای مدت طولانی» داشت. به همین جهت، به فرض اینکه مصدق با مسئله «گرامت» نیز به منظور تسهیل مذاکرات موافقت می‌کرد، با قبول بند ۳ این قرارداد عملاً اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران زیر پا می‌گذاشت.

بند ۴ این قرارداد پیشنهادی، در نظر اول ظاهراً از برسمیت شناختن «حق کامل اداره صنعت نفت» ایران حکایت می‌کند. اما این خود ترفندی است ابتدائی که قاعده‌تاً نمی‌تواند حتی از دیدگاه شاگردان مبتدی حقوق نیز پنهان بماند. نخست این که این باصطلاح حق کامل تنها در قبال تعهد «گرامت» مندرجه در بند ۱ قابل ارزیابی است. ثانیاً، چنین حقی پیشاپیش در بند ۳ این پیشنهاد به ناحق تبدیل شده است. پس این بند از قرارداد، برخلاف ترغیب ظاهر اندیشان و شماتت پنجاه ساله مدعیان «اشتباه» مصدق، بیش از یک عبارت توخالی نیست.^{۵۹}

^{۵۹} فؤاد روحانی، پیش از مقایسه قراردادهای پیشنهادی پنجگانه، ملی شدن نفت را در ۶ نکته خلاصه می‌کند:

- ۱- تصدیق اصل ملی شدن نفت و حاکم بودن آن بر کلیه شئون صنعت نفت ایران.
 - ۲- قرار گرفتن همه عملیات صنعت نفت در دست دولت ایران... [یعنی] هیچ قسمت از عملیات مزبور به سازمانی واگذار نشود که به تمام معنی مجری تصمیمات دولت ایران نباشد.
 - ۳- مجاز بودن استفاده از کارشناسان خارجی به شرط اجرای ترتیباتی برای گماشتن تدریجی ایرانیان بجای آنها.
 - ۴- فروش نفت به مشتریان شرکت سابق به مقادیری که قبلاً مورد معامله بوده با این شرط که مشتریان نسبت به مقادیر زائد بر آن با تساوی شرایط حق تقدم خواهند داشت.
 - ۵- تعلق کلیه درآمد نفت و فرآورده‌های نفتی به دولت ایران (... از این قرار که تحویل گیرنده نفت ایران حق هیچ گونه انتفاعی جز تحت عنوان معامله خرید نخواهد داشت).
 - ۶- رسیدگی به مطالبات و دعاوی حقه شرکت سابق و دعاوی و مطالبات متقابل دولت ایران با پیش بینی تودیع ۲۵ درصد از عایدات خالص نفت بمنظور پرداخت گرامت شرکت سابق.»
- «زندگی سیاسی مصدق»، لندن، انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران، ۱۳۶۶، (صفحات ۳۷۸-۳۷۷). وی سپس قراردادهای پیشنهادی را، یک به یک، مقایسه می‌کند:
- ۱- پیشنهاد جکسن در هیچ قسمت با شرایط بالا منطبق نبود...
 - ۲- پیشنهاد استوکس شرط اول یا اصل ملی شدن را ظاهراً تصدیق می‌کرد... اما آن چه اظهار نمود با مقررات قانون منافات نداشت ولی هیچ یک از شرایط اساسی ۲ و ۵ را تأمین نمی‌کرد.
 - ۳- بانک جهانی اصولاً فقط به عنوان واسطه بیطرف و موقت وارد عمل می‌شد...

۴- پیشنهاد مشترک ترومن- چرچیل بیش از پیشنهادهای گذشته به تأمین مقررات قانون نزدیک می‌شد. شرط اول را تصدیق می‌کرد، در باره شرط‌های ۲ و ۳ ساکت ولی تلویحاً موافق بود.... در باره شرط ۶ ذکر خسارت از دست رفتن کسب و کار شرکت سابق اشکالی از نظر دولت ایران ایجاد کرد که مانع قبول این پیشنهاد گردید.

۵- دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا با مقررات قانون ملی شدن منطبق و بدون تردید بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید. شرط‌های ۱ و ۲ و ۳ را بدون هیچ قیدی تصدیق می‌کرد. در باره شرط ۴ ترتیبی پیشنهاد می‌نمود که اساس آن، همکاری ایران با تعدادی شرکت‌های خارجی برای فروش نفت ایران به مقادیر عمده بود.... نسبت به شرط ۵ هر چند مذاکره‌ای پیش نیامد ولی اصولاً معلوم بود که وضع چه صورتی پیدا خواهد کرد.... و البته بزرگترین مزیت این ترتیب این بود که تسلط ایران بر اداره صنعت نفت خود را قطعاً تأمین می‌کرد....»

(همانجا، صفحات ۳۸۰-۳۷۸.)

اولاً، اصل ملی شدن یک مفهوم ارگانیک است که با کنترل وسائل تولید، کنترل روند تولید و عملیات ناشی از آن سرو کار دارد. ثانیاً، این مفهوم به مالکیت وسائل تولید، منابع تولیدی و بالاخره فرآورده‌های تولیدی نیز بستگی دارد. و درست به همین علت است که در مرحله نخست اصول ۱ و ۲ و ۵، که حاوی ملی شدن نفت است، را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک نمود. یعنی بدون وجود این سه وجه اصل ملی شدن، سوای جستجو برای یافتن یک «کلاه شرعی»، معنایی ندارد. در مورد شرط ۳، استفاده از کارشناسان خارجی‌را، البته می‌توان مذاکره کرد. نحوه برخورد به شرط‌های ۴ و ۶ نیز باید با پیش شرط قبول ملی شدن انجام پذیرد. کلید مطلب در اینجا، از یک سو انحصار تولید در پوشش انحصار خرید است، و از سوی دیگر اختفای انحصار خرید در پوشش «تعدادی شرکت‌های خارجی» است. این پیشنهاد بطور عمده بر محور شرط‌های ۴ و ۶ البته به نفع شرکت سابق، دور میزد و به همین جهت بود که بدرستی مورد قبول واقع نشد.

در مورد قرارداد کنسرسیوم نیز فؤاد روحانی می‌نویسد:

«چند روز بعد از کودتا یعنی در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۳۲ وزیر امور خارجه انگلیس طی یک مصاحبه مطبوعاتی... اشاره به اختلاف نفت کرد و گفت آخرین پیشنهادی که به دولت مصدق تسلیم شد متضمن بهترین شرایطی بود که ممکن بود عنوان شود و اضافه کرد دلیلی نیست که ما آن چه را که به دکتر مصدق پیشهاد کردیم حالا به نخست وزیر جدید عرضه نکنیم.» وی سپس با تعجب ادامه می‌دهد: «اما معلوم نیست به چه علت در فاصله شش ماه بعد از کودتا دولت و شرکت نفت انگلیس و دولت آمریکا که مذاکرات کنسرسیوم را پایه گذاری می‌کردند تصمیم به یک عقب نشینی همه جانبه گرفتند و ... بنا را به ترتیبی گذاشتند که در باطن امر با قراردادهای امتیازی فرقی نداشت» (همانجا، صفحه ۵۹۰). نکته مهم در این جا این است که قرارداد پیشنهادی به مصدق هم عملاً با قراردادهای امتیازی فرقی نداشت. زیرا از نظر کیفی مغایر با اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران بود، اگرچه از نظر کمی از سایر قراردادهای پیشنهادی برتر بود. درواقع قرارداد پیشنهادی معروف به «هندرسن» کم و بیش باید به منزله چهارچوب بالفعل قرارداد کنسرسیوم تلقی شود. بر همین اساس قرارداد کنسرسیوم تنها از نظر کمی باید موجب ملال باشد. این که به نظر می‌رسد که امکاناً دولت و شرکت نفت انگلیس و نیز دولت آمریکا نظرشان را نسبت به عقد قرارداد پر مایه تری با دولت کودتائی خودشان عوض کرده باشند امری است که تابع روابط ارباب و رعیتی است و تعجبی هم ندارد.

بند ۵ مکمل بندهای ۲ و ۳ می‌باشد. این بندها همگی بیانگر تحمیل تولید و خرید انحصاری نفت بر ایران هستند. امپریالیزم و کارتل نفت این هدف انحصاری را، چنان که نیز از قرارداد ننگین کنسرسیوم (۱۹۵۴) مستفاد می‌شود، دنبال کردند، و سرانجام با تبانی دربار پهلوی و دیگر گماشتگان محلی خویش آن را به اجرا گذاشتند. معنی واقعی بند ۶ این قرارداد را نیز باید در حاشیه انحصار بین المللی جستجو کرد. این بود ویژگی‌های پیشنهاد «هندرسُن»، آخرین قراردادی که مصدق پذیرفت.

در خاتمه، اجازه می‌خواهم که چند نکته مختصر از ویژگیهای پیشنهاد بانک جهانی را نیز به چگونگی پیشنهادهای چهارگانه بالا اضافه کنم. در زمانی که مصدق برای شرکت در «شورای امنیت» سازمان ملل به آمریکا رفته بود، پس از شکست مذاکرات با دولت انگلیس بر محور پیشنهاد استوکس، طرح پیشنهادی دیگری برای حل موقت بحران نفت، تحت قیمومیت بانک جهانی، به مصدق ارائه شد. این طرح با ترغیب سفیر پاکستان در واشنگتن و پادرمیانی نماینده آن کشور در هیئت مدیره بانک جهانی به جریان افتاد. «نکته اصلی پیشنهادهای مطرح شده این بود که بانک جهانی، به عنوان قیم، برای تولید و پالایش نفت ایران سرمایه‌گذاری کند و نفت تولید شده را «به نرخ جاری خلیج فارس» به شرکت نفت انگلیس و ایران بفروشد؛ ایران نیز براین اساس، پول فروش را منهای یک تخفیف توافق شده دریافت می‌کرد. باوجود این، وزارت خارجه (انگلیس) روی این نکته پافشاری می‌کرد که تکنیسینهای شرکت نفت انگلیس و ایران باید بار دیگر استخدام شوند.»^{۶۰}

پیشنهاد بانک جهانی اگرچه طرحی موقت بشمار می‌آمد، اما نکاتی را در برداشت که نه تنها آشکارا با ملی شدن صنعت نفت در ایران مغایر بود بلکه، علاوه بر قبول انحصار شرکت نفت سابق، چنان که فرمول زیر نشان می‌دهد،^{۶۱} جز غارت مضاعف نفت ایران به سود شرکت نفت انگلیس و ایران نبود:

^{۶۰} اول- ساتن، «نفت ایران»، صفحه ۳۴۸.

^{۶۱} نگاه کنید به مصطفی علم، صفحه ۳۶۹، پانوش شماره ۳۸:

قیمت اعلام شده نفت بابت هر بشکه در خلیج فارس	۱/۷۵ دلار	۱۰۰ درصد
تخفیف انحصاری به شرکت نفت انگلیس و ایران	۰/۵۸ دلار	۳۳/۴ درصد
ودیه جهت ادعای خسارت احتمالی شرکت	۰/۳۷ دلار	۲۱/۲۱ درصد
هزینه‌های تولیدی و سرمایه‌ای	۰/۳۰ دلار	۱۷ درصد
باقیمانده (سهم ایران)	۰/۵۰ دلار	۲۸/۵ درصد

شرکت نفت انگلیس و ایران ضمن احیای انحصار دیرین خویش در هر بشکه نفت خام هم معادل ۵۸ سنت، بابت دهن کچی به ملی شدن نفت در ایران، و هم معادل ۳۷ سنت جهت ادعای خسارت و «عدم النفع» احتمالی، بابت نفتی که صرفاً در نام «ملی» شده بود، دریافت می‌کرد. پس عملاً سهم نهائی شرکت از عوائد نفت ایران ۹۵ سنت یا معادل ۵۴/۵ درصد قیمت اعلام شده می‌بود، در حالی که سهم ایران از ۵۰ سنت یا ۲۸/۵ درصد قیمت اعلام شده تجاوز نمی‌کرد. باید توجه داشت که برخلاف نظر برخی از همکاران مصدق، و نیز بسیاری از مفسرین این دوره، بانک جهانی یک سازمان بین‌المللی «بی طرف» نبوده و نیست. به علاوه، سازمانی که از به رسمیت شناختن اصل ملی شدن نفت در این طرح سر باز زده بود چگونه منطقاً و قانوناً می‌توانست از اخذ ادعای خسارت احتمالی صحبتی بمیان آورد. بدین ترتیب، بر اساس این طرح، عوائد دولت ایران از نفت خویش اندکی بیش از نصف سود خالص شرکت سابق بود. هم چنین، در اینجا باید توجه داشت که تخصیص ۳۰ سنت در هر بشکه (یا معادل ۱۷ درصد قیمت اعلام شده) جهت هزینه‌های سرمایه‌ای، تولیدی، و بازاریابی در مورد نفت ایران (دهه ۱۹۵۰) رقمی بود که به مراتب از هزینه‌های واقعی نفت در خاورمیانه، به ویژه نفتی که تولید آن تنها منوط به انجام هزینه‌های جاری بود، به مراتب افزون می‌باشد. بدین ترتیب دولت ایران باید هم چوب را می‌خورد و هم پیاز را؛ هم باید به قبول انحصار شرکت و بازگشت فاتحانه تکنیسین‌های انگلیسی تن می‌داد، و هم باید غارت مضاعف و تحکّم دولت انگلیس را با طیب خاطر قبول می‌کرد.

بعضی از نویسندگان، در برخورد با قراردادهای پنجگانه پیشنهادی، به استناد «موقت بودن» پیشنهاد بانک جهانی، آن را برتر از دیگر پیشنهادهاى این دوره دانسته اند. دلیل دیگر آنان نیز از پشتیبانی قبول این پیشنهاد استحکام نسبی موضع مصدق در مقابل کارشکنان داخلی و نیز نیاز فوری دولت مصدق به سر و سامان دادن اوضاع مملکت می‌باشد. برای مثال، کاتوزیان قبول پیشنهاد بانک جهانی را به نوعی «آتش بس» تشبیه می‌کند که ممکن بود با سر و سامان دادن به بحران نفت خطر کودتا را کاهش داده و حتاً به دریافت پیشنهادهایی بهتر از پیشنهاد هندرسن منتهی شود.^{۶۲} این نظر البته منطبق با نظریه خلیل ملکی است که در همان دوره بحرانی توسط خود او عنوان گردید. کاتوزیان می‌نویسد: «ملکی از میانجیگری بانک جهانی حمایت کرد... و سرانجام هم تنها صدای عمده درون جنبش ملی بود که جرأت کرد بر ضرورت حل و فصل مسئله نفت به منظور حفظ و بقای تمامی نهضت تأکید کند. یک حل و فصل آبرومندانه (ولو از هدف ایده آل هم پائین تر)، می‌توانست از فشار بین المللی بکاهد، وضعیت اقتصادی مملکت را عادی سازد، قدرت مالی دولت را افزایش بدهد، تا بتواند پروژه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی را اجرا کند. در چنان صورتی، دوره خوبی به نفع نهضت ملی و به زیان دشمنان مملکت آغاز می‌شد.»^{۶۳}

اولاً، تا آنجا که به ویژگی پیشنهاد بانک جهانی مربوط می‌شود، این گونه استدلال‌ها با حقایق پشت پرده و نقش کلیدی شرکت سابق و دولت انگلیس در تنظیم یک به یک مفاد این طرح و تحمیل نیابت شرکت به بانک جهانی خوانا نیست. برای مثال، گارنر (نایب

^{۶۲} نگاه کنید به همایون کاتوزیان، «مصدق و پیشنهاد بانک جهانی»، مهرگان، سال دوم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۲؛ هم چنین نگاه کنید به مقالات زیر، که به ابتکار مجله مهرگان، در پاسخ به پرسش: «آیا در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، هیچ راه حل مطلوبی برای حل بحران نفت وجود نداشت» نگاشته شده است:

محمد درخشش، «آیا در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، هیچ راه حل مطلوبی برای حل بحران نفت وجود نداشت؟»، مهرگان، تابستان ۱۳۷۲؛ فؤاد روحانی، «آیا در دوران نخست وزیری دکتر مصدق هیچ راه حل مطلوبی برای حل بحران نفت وجود نداشت؟»، مهرگان، زمستان ۱۳۷۲؛ سیروس بینا، «دسیسه‌های انگلستان در بی ثمر گذاشتن مذاکرات نفت»، مهرگان، پائیز ۱۳۷۲.

^{۶۳} کاتوزیان، «مصدق و نبرد قدرت»، صفحه ۲۰۴. همچنین نگاه کنید به خلیل ملکی، «خاطرات سیاسی»، با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، چاپ دوم، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران، هانور، آلمان، ۱۹۸۱.

رئیس بانک جهانی) در نامهٔ خویش (ماده ۴) به مصدق اظهار می‌دارد که شخص او قبل از ارائهٔ پیشنهاد کامل می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این طرح مورد قبول دولت ایران است. گارنر همین پرسش را در مورد حصول اطمینان از دولت انگلیس می‌کند. این عمل، البته از دیدگاه یک ناظر بی‌خبر، ممکن است به «بی‌طرفی» عاملین بانک جهانی تعبیر شود. و حال این که، با توجه به اسناد و مدارک ترخیص شده، همین نامه نیز، کلمه به کلمه، با همکاری شرکت سابق (AIOC) و وزارت خارجه انگلیس تهیه شده بود.^{۶۴} لحن این نامه چنان «انگلیسی» بود که، به توصیهٔ سفارت آمریکا در ایران، هکتور پرودهوم (Hector Prudhomme)، عضو عالی‌رتبه ادارهٔ وام بانک جهانی، مجبور شد در غیاب گارنر در آن تغییرات مختصری بدهد. مصدق نیز با شگفتی از انشاء «انگلیسی» این نامه به هندرسن گفته بود که برایش قابل درک نیست چرا قسمت اعظم عوائد نفت باید به خریدار کلی (شرکت نفت انگلیس و ایران) تعلق بگیرد، جز این که بانک جهانی به عنوان نمایندهٔ شرکت در صدد ابقاء نظام «امتیاز» در ایران است.^{۶۵} پس می‌بینیم که «خانه از داربست ویران است» و این طرح نیز، علیرغم موقت بودن آن، هیچ‌گونه مزیتی بر چهار طرح پیشنهادی بالا ندارد.

ثانیاً، ملی شدن صنعت نفت در ایران یک اصل است نه یک «ایده آل». این اصل، چنان که سخن رفت، خود به منزلهٔ اصل حاکمیت و استقلال ملی در ایران است. «نفت»، فقط نفت نیست، چنان که در گواتمالا، «موز» فقط موز نبود. و پیچیدگی مسئله هم در همین است که مصدق نمی‌توانست، بقول کاتوزیان، مسئله نفت را «آبرومندان» حل و فصل کند! وظیفهٔ یک بررسی پویا این است که مصدق را به عنوان یک پدیده، نه شخص، و آن هم در چهارچوب نظام بین‌المللی پس از جنگ دوم بررسی کند. ایران نیز تافتهٔ جدا بافته نبوده و نیست. بنابراین، با نگاهی دقیق به عملکرد امپریالیزم آمریکا، و دلائل تاریخی و شرایط عینی کودتاهائی که چندان بی‌شبهت به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نبوده اند، تنگناهای سیاسی-اقتصادی دوران مصدق را بهتر می‌توان درک کرد.

^{۶۴} مصطفی علم، صفحه ۱۹۷: *Mostafa Elm, Oil, Power, and Principle*

^{۶۵} همانجا.

ثالثاً، در حیطة نظری، هر گونه تقدم و تأخر در پدیده‌های اجتماعی لزوماً بازتاب رابطه علت و معلولی نیست. چه، برای شناخت رابطه علت و معلولی پدیده‌ها باید نخست به سلسله مراتب ارگانیک و ترکیب ساختمانی مناسبات اجتماعی توجه کرد. بنابراین دو واقعه که با فاصله‌های زمانی از یکدیگر به انجام می‌رسند، الزاماً، اولویت زمان اتفاق، یکی را علت و دیگری را معلول نمی‌کند. در اصول منطق و در روش تحقیق بی توجهی به این مسئله را سفسطه ناشی از تقدم و تأخر (*post hoc, ergo propter hoc fallacy*) می‌نامند.^{۶۶} پس بسیار ساده انگارانه است که مبنای تحلیل دوران مصدق را بر اساس قبول و یا عدم قبول پیشنهاد بانک جهانی (و یا پیشنهادهای چهارگانه بالا) قرار داده و «حفظ و بقای تمامی نهضت» را در گرو آن ببینیم. این نوع بررسی‌ها طبیعتاً بر فرض‌های خلاف واقع (*counter factual*) قرار دارند و از این رو از نظر علمی اصولاً قابل قبول نیستند.

همچنین، در مورد طرح بانک جهانی ال-ساتن می‌نویسد: «اقاً، اساسی‌تر از همه این‌ها، بصیرت عمیق ایرانی‌ها نسبت به ماهیت واقعی مداخله بانک و انگیزه آن بود. درک این که هیچ طرح «بین‌المللی» با چنان متولیان نمی‌تواند نوع دوستانه باشد، برای کشور کوچکی که طی مدت مدیدی توسط کشورهای قدرتمند غرب استعمار شده بود، ساده تر بود. وقتی گارنر اظهار ناراحتی می‌کرد که کسی نباید نسخه دکتر خودش را برای معالجه بیمار دیگری تجویز کند، یک ایرانی متقابلاً پاسخ داد که «وقتی دکتری می‌خواهد بیماری را عمل کند اول او را بیهوش می‌کند.»^{۶۷}

در فصل پنجم «مأموریت من برای وطن»، محمد رضا شاه نیز چنین می‌نویسد: «در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه به عنوان میانجی دوستانه برای حل اختلاف موجود دامن همت به کمر زد. در وهله اول احتمال می‌رفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد می‌کرد موافق بود، ولی مشاورین وی

^{۶۶} سیروس بینا، «دسیسه‌های انگلستان...»، صفحات ۱۳۴-۱۳۳.

^{۶۷} ال-ساتن، «نفث ایران»، صفحه ۳۵۳.

بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع شد.^{۶۸}

البته مصدق در این مذاکره از بانک جهانی تقاضا کرد که به عنوان نماینده دولت ایران فروش نفت را سر و سامان دهد. از نظر حقوقی قبول این تقاضا در حکم به رسمیت شناختن اصل ملی شدن صنعت نفت از جانب بانک بشمار می‌آید. اما بانک این تقاضا را نپذیرفت. در رابطه با نقل قول بالا، که در کتاب «خاطرات و تألمات» آمده است، پاسخ مصدق به شاه حاوی یک نکته ظریف حقوقی است:

«عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین المللی از این جهت بود که بانک می‌خواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود بی اثر کند، چون که نتیجه شناسائی این بود که شرکت می‌توانست خسارتی که تا روز ملی شدن صنعت نفت متوجه آن شده بود در دادگاه ادعا کند ولی حق نداشت تا روز انقضای قرارداد امتیاز از دولت ایران مطالبه ضرر از منفعت کند.»^{۶۹}

چنان که دیدیم هیچ یک از قراردادهای پنجگانه پیشنهادی عملاً اصل ملی شدن صنعت نفت را به رسمیت نشناخت. این عدم شناسائی البته خود نمایشگر بازتابی عمیق از آشتی ناپذیری استعمار کهن و همچنین امپریالیزم نوین از یک سو، و نهادهای خود مختاری و استقلال ملی و مبارزات متکی بر آن از سوی دیگر، در جهان پس از جنگ دوم جهانی است. به عبارت دیگر، در این مقطع تاریخی، تضاد آنتاگونیستی در جهان با اصل خود مختاری رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. در ایران ملی کردن صنعت نفت اساس نهضت ملی و ضد امپریالیستی را تشکیل می‌داد، در حالی که در گواتمالا نیز ملی کردن تأسیسات «یونایتد فروت کمپانی» بازتاب صف آرای ملیون استقلال طلب و مردم آزاده گواتمالا در مقابل امپریالیزم بود. نگاهی اجمالی به بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و جبهه بندی‌های درون کمیسیون‌های

^{۶۸} مصدق، «خاطرات و تألمات»، ۳۶۸.

^{۶۹} همانجا.

سازمان ملل در این دوره دامنه وسیع این تضاد، خصلت جهان شمول و حقانیت این مبارزات را به خوبی نشان می‌دهد.

۴- کمیسیون نفت، نقش مصدق و جو سیاسی حاکم در ایران

در قسمت‌های پیشین شکل‌گیری سیاست و ساختار سیاسی- اقتصادی نظام بین المللی آمریکا، به ویژه در مقطع فروپاشی امپراطوری انگلیس و واکنش‌های اضطراری آن، مورد بررسی قرار گرفت. همچنین ارزیابی مختصری از تحولات جهان نفت، از دیروز تا امروز، و مقایسه‌ای انتقادی در رابطه با ملی شدن نفت و قراردادهای پنجگانه پیشنهادی ارائه شد. در این قسمت سعی بر این است که با نگاهی کوتاه به ویژگی‌های کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، و نیز اشاره‌ای به چگونگی جو سیاسی حاکم، نقش تاریخی مصدق را به عنوان یک پدیده استثنائی در ایران ارزیابی کنیم.

تشکیل کمیسیون ویژه نفت اساساً به منظور بررسی و تعیین تکلیف نهائی «قرارداد الحاقی» (معروف به گاس- گلشائیان) بود که قبلاً به صورت لایحه‌ای در تاریخ ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۸ از جانب دولت ساعد به مجلس شورای ملی پیشنهاد شده بود. ال- ساتن به تفصیل و به نحو شایسته‌ای از چگونگی این «قرارداد» سخن گفته است که تنها گوشه‌ای از آن به قرار زیر است:

«لایحه الحاقی» حق امتیاز را از ۴ شلینگ به ۶ شلینگ افزایش داده بود. اما این افزایش تنها از سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) به بعد محاسبه می‌شد. برای تسویه تمام ادعاهای گذشته، شرکت مبلغ ۴۵۹, ۳۶۴, ۳ پاند (استرلینگ) پرداخت می‌کرد. این مبلغ بیانگر ۵۰۰, ۵۰۰, ۳۳ تن نفت، به نرخ تنی ۲ شلینگ اضافه شده بود. اما تناژ مورد اشاره عملاً کمتر از آن بود که در طول سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ (۱۳۲۵ و ۱۳۲۶) تولید شده بود. اگر نرخ ۴ شلینگ برای هر تن غیرعادلانه در نظر گرفته شده بود، این نرخ باید از سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) به بعد پرداخت می‌شد.... به همین ترتیب نسبت به قسمتی از بازپرداخت سهم ایران در ذخیره عمومی شرکت اقدام شده بود. مقرر شد ۲۰ درصد از مبلغی که در ذخیره عمومی شرکت گذاشته شده بود، به دولت پرداخت شود. در این مورد- فقط نسبت به این ۲۰ درصد- تنها در ازای

برداشت مالیات بر درآمد دولت بریتانیا خسارت پرداخت می‌شد. اما مالیات بر درآمد دولت بریتانیا هنوز از ۲۰ درصد سهم سود ایران - که خود (از نظر مقدار) حائز اهمیت بسیار بیشتری بود- حذف نشده بود... فریزر در حالی که خودداری شرکت از پرداخت حقوق ایران را، بدون کسر مالیات بر درآمد دولت بریتانیا توجیه می‌کرد، بهانه آورد که شرکت نمی‌توانسته است از مالیات بر درآمد دولت بریتانیا درخواست معافیت کند... این که پرداخت مالیات بر درآمد به دولت بریتانیا اصولاً چه ربطی به دولت ایران می‌توانست داشته باشد، تنها خدا می‌دانست!^{۷۰}

این قرارداد، علاوه بر دزدی‌های فیزیکی نفت و انتقال آن با لوله‌های مخفی، یک وسیله غارت تکنیکی و حقوقی به حساب می‌آمد که نیز تا سال ۱۹۹۳ (۱۳۶۲) شرکت را صاحب انحصار نفت ایران می‌کرد. پس از استعفای ساعد در تاریخ ۲۸ اسفند ماه ۱۳۲۸، شاه، علی منصور را به نخست وزیری منصوب نمود. این انتصاب مقارن دوره شانزدهم مجلس بود و منصور، که بررسی لایحه فوق را از وظایف مجلس می‌دانست، پیشنهاد تشکیل کمیسیون ویژه‌ای را به منظور انجام این کار به مجلس نمود. از این تاریخ به بعد نقش این کمیسیون و در رأس آن نقش دکتر مصدق در امر ملی کردن صنعت نفت در ایران تاریخ ساز شد.

کمیسیون ویژه نفت در تاریخ ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ به ریاست مصدق شروع به کار کرد. این روز اتفاقاً مصادف با استعفای کابینه منصور بود. شاه سپس سپهد رزم آرا را به نخست وزیری منصوب کرد و از این پس کمیسیون نفت در رابطه با دولت رزم آرا به انجام وظیفه مشغول شد. این کمیسیون سرانجام، پس از شش ماه مطالعه و بررسی، قرارداد الحاقی را مخالف با منافع حقه ملت ایران تشخیص و نظریات خود را جهت تصویب به مجلس شورای ملی گزارش داد.^{۷۱}

^{۷۰} اول- ساتن، «نفت ایران»، صفحات ۲۲۰-۲۱۹؛ نگاه کنید به:

حسین مکی، «کتاب سیاه»، تهران، چاپخانه محمد علی علمی، اسفند ماه ۱۳۲۹، صفحات ۲۱-۸ (قرارداد ۱۹۳۳)، صفحات ۲۷-۲۲ (قرارداد الحاقی).

^{۷۱} نگاه کنید به «صورت مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی»، حسین مکی، «کتاب سیاه»، صفحات

پس از اعلام قطعنامه جبهه ملی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۲۹ مبتنی بر ملی کردن صنعت نفت در ایران و گنجاندن عین همین قطعنامه در نامه جواپیه‌ای که مصدق از طرف کمیسیون نفت به غلامحسین فروهر، وزیر دارائی وقت، نوشته بود، اختلافات شدیدی میان اعضای این کمیسیون (در جلسه بیست و دوم آن) بالا گرفت. این اختلافات که عمدتاً بر سر تأیید و یا تکذیب ملی کردن صنعت نفت بود به روشنی در صورت جلسه‌های این کمیسیون منعکس است. اما کمیسیون نفت تنها در یک موضوع اتفاق نظر داشت و آن هم مردود شناختن «قرارداد الحاقی» بود. شرح پاره‌ای از نکات مندرجه در نامه دکتر مصدق در جلسه بیست و دوم کمیسیون ویژه نفت به قرار زیر است:

«چهارم آذر ماه - کمیسیون محترم نفت[:]

آقای غلامحسین فروهر وزیر دارائی [کابینه رزم آرا] در فقره ۱ و ۳ پاسخ ثانوی که در اول آذر ۱۳۲۹ تسلیم آن کمیسیون محترم نموده سعی کرده‌اند که باز تلویحاً این جانب را طرفدار قرارداد داری معرفی کنند[.]. این است که لازم می‌دانند[،] قبل از مبادرت بهر جواب[،] نظریه‌ای که جبهه ملی در خصوص امتیاز نفت جنوب در جلسه ۲۹ شهریور ماه ۱۳۲۹ اتخاذ نموده و نظریه این جانب نیز بوده است بعرض برسانم: «نظریه جبهه ملی این است که منافع ملت ایران که صاحب ملی نفت است بطور عادلانه تأمین گردد. بنابراین چون امتیاز نامه داری که در زمان قبل از مشروطیت و تدوین قانون اساسی بدون کمترین مداخله ملت ایران تفویض گردیده و قرارداد ۱۹۳۳ [۱۳۱۲] که در دوران دیکتاتوری [منظور رضا خان قلدردار است] و علیرغم میل و مصلحت ملت ایران بزور و فشار تحمیل شده است[،] و همچنین طرح الحاقی که فعلاً مطرح است هیچ یک وافی به این معنا نیست[،] از نظر جبهه ملی مردود شناخته می‌شود.» و چون هر قدر بیشتر نمایندگان جبهه ملی عضو کمیسیون نفت به پرونده‌های نفت آشنا شده و اطلاعات کاملی از اعمال کمپانی و اعمال نفوذ دولت انگلیس بدست آورده بیشتر یقین حاصل کرده‌اند که بودن شرکت نفت در این مملکت حیات ملی و استقلال کشور را به باد می‌دهد[،] این بود که جبهه ملی در جلسه ۱۵ آبان ماه ۱۳۲۹ قطعنامه‌ای صادر نمود که نمایندگان جبهه ملی آن را در موقع اخذ رأی به کمیسیون پیشنهاد کنند[.]. اکنون عین قطعنامه: «بنام سعادت ملت ایران و [به] منظور کمک

به تأمین صلح جهانی امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود^{۷۲}، یعنی تمام عملیات اکتشافی، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد. این جانب به ملی بودن صنعت نفت و جنبه اخلاقی آن بیش از جنبه اقتصادی [آن] معتقدم...^{۷۲}

علیرغم این پیشنهاد، در جلسه بیست و چهارم کمیسیون نفت، حائری زاده پیشنهاد دیگری به شرح زیر می‌دهد:

«... مجلس شورای ملی گزارش کمیسیون مخصوص نفت مبنی بر رد قرارداد الحاقی را تأیید می‌نماید و دولت موظف است طبق قانون ۲۶/۷/۲۹ با توجه به صورت جلسات کمیسیون مخصوص نفت دوره ۱۶^[۱]، مخصوصاً در آن قسمتی که با قرارداد ۱۹۳۳ و تمدید مدت و هم چنین مسائل مالی ارتباط دارد^[۲]، در استیفای کامل حقوق ملت ایران اقدامات لازم را به عمل آورده و در مدتی که زائد بر سه ماه از تاریخ تصویب این گزارش نباشد لایحه قانونی آن را برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی نماید... ما به دولت تذکر می‌دهیم که اگر زورت می‌رسد برو الغاء بکن... دولت اگر صلاح دانست برود اعلان بکند که نفت ایران ملی است و اگر چنانچه مصلحت دید که زورش نمی‌رسد لغو بکند [و اگر] رفت و چانه زد که بیایند مدتش را کم بکنند^[۳]، آن [را] هم باید اجازه داشته باشد^[۴]. این جا یک چیزی نوشته شده که به دولت تذکر داده [شود] و ضمناً اجباری هم برایش نیست^[۵]، و تصور می‌کنم با اتفاق کلمه اگر ما [این پیشنهاد را] ببریم به مجلس [کسی] مخالف با نظر و پیشنهاد ما نیست^[۶]، و این وحدت ما که در خارج میلیاردها^[۷] قیمت دارد^[۸]، این را به هم نزنید^[۹]. این عقیده بنده است.»^{۷۳}

در این جلسه مصدق در پاسخ حائری زاده چنین می‌گوید: «این که بنده به این پیشنهاد ایشان عقیده ندارم برای این است که ما ... دولتهای با شخصیتی نداریم ... اگر ما ... دولتهای دلسوزی داشتیم^[۱۰] ... [و] دولتهای مستقل و دلسوزی که تحت نفوذ نبودند در مملکت

^{۷۲} حسین مکی، «کتاب سیاه»، صفحه ۲۴۵. کلمات و علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است.

^{۷۳} همانجا، صفحات ۲۵۵-۲۵۴. کلمات و علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است.

بود... [۱]، احتیاجی نبود که کمیسیون این اندازه به خودش زحمت بدهد [۰]. خود دولت این کار را تمام کرده [۱] می آورد به مجلس [۱] و پیشنهاد می کرد [۰]. گرفتاری ما برای این است که دولتی نداریم که ... [به] صلاح مملکت کار بکند [۱] و این پیشنهاد آقایان [را] غیر از فرار از انجام وظیفه چیز دیگری نمی بینم [۰]. بنده این ها را برای مملکت غیر مفید می دانم [۰]. یعنی این کمیسیون می خواهد وظائف خودش را انجام نهد و این کار را به گردن دولت بیاندازد [۱] و دولت هم چند ماه دیگر عین لایحه را با تفاوت یک یا دو میلیون لیره بیاورد این جا [۱] و این استیفای منافع مملکت نمی شود.»^{۷۴}

در این جا، پس از پشتیبانی جمال امامی از پیشنهاد حائری زاده، وی گستاخ تر شده و همچنان بر نظر خویش پافشاری می کند: «این جا ما تصمیم خود را تغییر نمی دهیم [۰]. ما تصمیم به رد آن لایحه (یعنی قرارداد کذایی گاس - گلشائیان) گرفتیم و تردیدی هم در آن نیست [۰]. حالا مجلس چه دستوری به دولت بدهد معلوم نیست [۰]. ما می گوئیم همان قانون مهر ماه ۱۳۲۶ که دولت را مکلف کرده [بود که] از منابع تحت الارضی خودش استفاده بکند [۰]. این را محدودتر بکنیم و بگوئیم این طرحی که ما نوشتیم نه آن را کم و نه آن را زیاد کرده [۰]. و بدین ترتیب فقط ما [یک تذکراتی بدولت داده ایم] [۱] و فکر می کنیم در مسائل خارجی اگر باتفاق پیش برویم صدی نود امید موقفیت داریم...» که در این لحظه خود مصدق حرف او را قطع کرده و کنجکاوانه می پرسد: «موقفیت در چه دارید؟» و حائری زاده هم بی درنگ پاسخ می دهد: «در مقابل خارجی ها که بگویند ملت ایران تمامشان طرفدار یک فکری هستند... تا [این که] بگویند یک چند نفر ماجراجو این کار را کرده اند [۰]. من می گویم چیزهایی که امیدواریم که اکثریت رأی بدهد [۱] تهیه کنیم، من [۱] وقتی می بینم [۱] در دنیای امروز، مجلس ما این فکر را که ما داریم نمی تواند وسایل اجرایش را فراهم بکند [۱] این پیشنهاد را نمی کنم [۰]. ما باید برویم روی یک اصول [اصل؟] علمی.»^{۷۵}

^{۷۴} همانجا، صفحات ۲۵۶-۲۵۵. کلمات و علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است.

^{۷۵} همانجا، صفحات ۲۵۸-۲۵۷. علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است. درستی و یا نادرستی جملات و کلمات در اینجا و در همه جا همه طابق التعل بالتعل مربوط به نسخه اصلی است و به نگارنده ربطی ندارد.

توجه باید داشت که این گونه برخوردها که خود از انفعال مُطلق سیاسی، جبن و خود سانسوری مُزمن بر می‌خیزد تازه متعلق به یک سمپات (دوستدار مصدق) عضو کمیسیون ویژه نفت است، و با این حساب تکلیف مخالفین سرسپرده، سرسخت و رنگارنگ مصدق و استقلال ملی در همین کمیسیون، نظیر جمال امامی، جواد عامری، پالیزی و ...، که خود اکثریت قریب به اتفاق آن را تشکیل می‌دادند، کاملاً روشن است.^{۷۶} خود مصدق در جلسه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی (البته پس از انتصاب به نخست وزیری) صراحتاً به نمایندگان اظهار می‌کند: «تصویب ملی شدن صنعت نفت [،] که هیچ کس تصور نمی‌کرد از آن کمیسیون بگذرد [،] سبب شد که من مأیوس نشوم... و یک روز پیش از این که کمیسیون رأی خود را بدهد مخاطراتی را که متوجه مملکت می‌شد در جلسه علنی مجلس اعلام کنم [،] و چون شرکت نفت مأیوس شده بود و می‌دید که از [این] کمیسیون و این مجلس نتیجه‌ای را که انتظار داشت نخواهد گرفت [،] ترتیب این طور داده شده بود که یکی از پسر عموهای جناب آقای شوشتری وارد کار شود و مجلس را منحل کند...»^{۷۷}

در جای دیگر مصدق می‌گوید: «روزی که دولت [کابینه علا] استعفا داد و مجلس شورای ملی خواست رأی تمایل بدهد [،] به محض این که در جلسه خصوصی بعضی از اشخاص بنده را پیش نهاد کردند [،] برای نخست وزیری، من دیدم [که] اگر قبول نکنم تمام زحمات ما در کمیسیون ... از بین می‌رود... [و] دولتی تشکیل می‌شود که شاید مجلس را منحل کند [،] یا اگر این کار را نکند آن راه درستی را که ما می‌رفتیم از راه دیگری

^{۷۶} اعضاء و ترکیب کمیسیون ویژه نفت بدین شرح بودند:

ریاست کمیسیون: دکتر مصدق

نواب رئیس: میر سید علی بهبهانی و جواد گنجه ای

مخبر: حسین مکی

منشی‌ها: خسرو قشقائی و دکتر حسن علوی

اعضای کمیسیون: دکتر کاسمی، ناصر ذوالفقاری، سید ابوالحسن حائری زاده، الهیار صالح، دکتر سید علی شایگان، جمال امامی، سرتیپ زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر محمد علی هدایتی، پالیزی، فقیه زاده (غلامرضا نجاتی)، «جنش ملی شدن صنعت نفت ایران...»، صفحه ۹۵.

^{۷۷} مصدق، «نطق‌ها و مکتوبات»، جلد دوم، دفتر اول، صفحه ۱۰؛ منظور از پسر عمومی شوشتری سید ضیاء الدین طباطبائی

است.

برود،] این بود که من از نظر فداکاری ... بدون تأمل قبول خدمت کردم (نمایندگان - احسنت) و در ظرف سه روز موفق شدم که آن گزارش کمیسیون در مجلس شورای ملی و مجلس سنا تصویب بشود... یعنی اگر واقعاً من قبول نمی‌کردم،] این قانون از این مجلس نمی‌گذشت[. این بر همه معلوم باشد و پوشیده نباشد،] که دولت دیگری اگر می‌آمد،] حتماً، حتماً این قانون نمی‌گذشت.»^{۷۸}

خبر ملی شدن صنعت نفت در ایران در افکار عمومی مردم جهان، به ویژه در جوامع جهان سوم، انعکاسی گسترده و عمیق داشت. این خبر، افشاگری‌های همزمان مصدق، و پیامدهای آن «دو مطلق» را، که از نظر تاریخی اساس ذهنیت تحمیلی استعمار و نیز محور تبلیغات زهرآگین امپریالیزم را در آن دوران تشکیل می‌داد، مورد اصابت قرارداد: یکی «مطلق» انگاشتن قدرت دولت‌های استعماری و امپریالیستی در ذهن توده‌های تحت سلطه و دیگری ضعف «مطلق» توده‌های تحت سلطه در مقابل استعمار و امپریالیزم در اذهان خود آنان.^{۷۹} بازتاب و رابطه دیالکتیکی این دو «مطلق» را به خوبی می‌توان در اغلب نهادهای سیاسی، بیانات و حرکات متقابل نمایندگان وابسته و غیر وابسته مجلسین و نیز در روش اکثر اعضاء دولت‌های فرمایشی این دوره مشاهده نمود. وقتی افراد، نهادها و عناصر خود فروخته داخلی و فشارهای ارتجاع خارجی را هم به آن اضافه کنیم برای هیچ کشوری راهی غیر از دیکتاتوری سیاه استعمار و امپریالیزم و یا احتمالاً انفجار ناگهانی سیاسی وجود نخواهد داشت. ملی کردن صنعت نفت برای ملت محدودی زمینه‌های مثبت برای شکستن این «دو مطلق» در ایران و سایر کشورهای تحت سلطه جهان فراهم کرد. برای مثال، در این دوران، یک روزنامه سوئسی زیر عنوان «ایران شرق را بیدار کرده است» نوشت:

«اجرای قطعی ملی شدن نفت ایران یک امر بی سابقه و بی اندازه مهمی است که تمام خاورمیانه را تکان خواهد داد. این تعبیری بود که یکی از رجال برجسته سیاسی عرب در بیروت از اوضاع ایران می‌کرد، چند روز بعد در دمشق همین بهت و حیرت را در چهره

^{۷۸} همانجا، صفحه ۸. کلمات و علامات داخل پرانتزهای چهارگوش همه از نگارنده است.

^{۷۹} مفهوم «دو مطلق» و شکستن آن به امیر پرویز پویان تعلق دارد که وی آن را در اواخر دهه ۱۳۴۰ در مورد لزوم مبارزه مسلحانه عنوان کرده است و در این جا این وامی است از آن زنده یاد.

رجال سیاسی سوریه دیدم. در مصر و عراق این بهت و حیرت با یک نوع شادی و سرور زائد الوصفی توأم بود. بخصوص در مصر که تمام مردم با شور و هیجان عجیبی اخبار ایران را تعقیب می‌کردند ... وقایعی که امروز با سرعت بی سابقه در ایران جریان دارد در سرنوشت دنیا تأثیر قطعی دارد. هم اکنون تمام ملل خاورمیانه که قرن‌ها است در تحت استعمار انگلستان دست و پا می‌زنند چشم به ایران دوخته‌اند و موفقیت مردم ایران کافی است که شجاعت و جسارت پاره کردن زنجیرهای استعمار را به همه آنها بدهد و آخرین آثار نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلستان در خاورمیانه از میان برود.^{۸۰}

اکنون اجازه بدهید، که در رابطه با «دو مطلق» بالا، به قسمتی از نطق هربرت موریسون، وزیر خارجه دولت به اصطلاح کارگری انگلستان، در مجلس عوام توجه کنیم:

«دولت ایران بخوبی می‌داند که حیات اقتصادی وی با حیات اقتصادی ما بستگی دارد[.]. تنها آرزوی ما آن است که ایران را قوی و سعادتمند و مستقل ببینیم و برای رسیدن به این هدف با وی[.] تا حدی که طالب همکاری باشد، همکاری نمائیم. همان طوری که در بالا توضیح دادم[.] ما معتقدیم که ادامه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران برای بهبود وضع ایران امر حیاتی است[.]، حتی اگر از این راه کمکی هم به انگلستان بشود.»^{۸۱}

در حالی که مصدق صریحاً به موریسون اعلام می‌کند:

«ملت ایران می‌خواهد از حق حاکمیت ملی خود استفاده و بهره برداری از منابع نفت را خود به عهده داشته باشد و جز اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت مقصودی ندارد[.]، و بر طبق مواد ۲ و ۳ قانون (سفارت کبرای ایران نسخه‌ای[.] از ترجمه قانون را به جنابعالی خواهد داد) حاضر است به دعای شرکت سابق نفت رسیدگی کند و این امر با عمل کمونیستی که اشعار داشته اید بهیچوجه قابل مقایسه و تطبیق نیست[.]، و نیز بر طبق ماده ۷ قانون مزبور حاضر است به مشتری‌های سابق به نرخ عادلانه بین المللی نفت بفروشد. ملی کردن صنایع

^{۸۰} نقل قول مندرج در حسین مکی، «خلع ید»، قسمت اول، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

^{۸۱} همانجا، صفحه ۲۷۵. کلمات و علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است.

حق حاکمیت هر ملتی است[۱]، و بر فرض اینکه قراردادها یا امتیازاتی با اشخاص و شرکتهای خصوصی نسبت به آن صنایع منعقد شده باشد که از جمیع جهات حقوقی هم فرض صحت آن شود[۲]، چنین قراردادها یا امتیازات مانع از اعمال حق حاکمیت ملی نخواهد بود و هیچ مقام بین المللی هم صلاحیت رسیدگی به چنین امری را ندارد.^{۸۲}

در این جا برای تجسم محیط ناسالم سیاسی و پر مخاطره این دوره بی مناسبت نیست که به چگونگی برخورد محمد رضا شاه به شایعه سوء قصد احتمالی به جان مصدق اشاره شود. مصدق در جلسه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ به مجلس گزارش می‌دهد: «روز شنبه ۲۱ اردیبهشت که به افتخار شرفیابی پیشگاه همایونی موفق شدم[۳]، فرمودند آن چه را که در باره خود می‌گفتی من هم شنیده‌ام و آن این است که به من گفته‌اند می‌خواهند شما را ترور کنند[۴]، و من دستور داده‌ام شهربانی شما را محافظت کند.... عرض کردم[۵]، ممکن است بفرمائید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستند[۶]؟ فرمودند دکتر بقائی به دیهیمی که در سازمان اوست این طور گفته بود که فدائیان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق‌اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند[۷]. دیشب به شهربانی دستور داده‌ام که از محافظت خودداری نکنند و نهایت مراقبت را بنمایند که شما جان سلامت بدر ببرید[۸]، و من بسیار تعجب کردم[۹]. اگر فدائیان اسلام هژیر را می‌کشند برای این [است] که او شاهنشاه را به لندن برد و وعده داد که قرارداد ساعد و گاس [همان قرارداد الحاقی] تصویب بشود[۱۰]، و مجلس مؤسسان [هم] روی همین اصل [برای «قانونی» کردن دیکتاتوری شاه] تشکیل گردید[۱۱]. اگر فدائیان اسلام رزم آرا را از بین بردند [برای این است] که می‌خواست وحدت ملی ایران را از بین ببرد[۱۲]؛ چگونه ممکن است که حاضر

^{۸۲} پاسخ دکتر مصدق به موریسون (۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰)، «نامه‌های دکتر مصدق»، صفحه ۱۶۶، کلمات و علامات داخل پرانتز چهار گوش همه از نگارنده است.

شوند دکتر مصدق[،] که از همه چیز خود در راه خیر و صلاح مملکت خودداری نکرده[،
را] نابود کنند[؟]»^{۸۳}

پر واضح است که عنوان کردن و به رخ کشیدن چنین شایعه ای، آن هم از جانب محمد رضا شاه، خود به مثابه هشدار است که، البته نه از سر دلسوزی بلکه به منظور ارعاب، با زبان بی زبانی به مصدق تذکار می دهد که ترتیب قتل وی کاری چندان دشوار نیست. پس بهتر است که وی هوای کار خود را داشته و، به زعم دربار، بیش از این دم از استقلال ملی و تحولات اجتماعی نزند.^{۸۴}

اکنون، پیش از اختتام کلام، اجازه می خواهم، به یک نمونه از سیاست و عملکرد نیروهائی که مصدق و دولت ملی او را متهم به وابستگی و یا تمایل به سیاست آمریکای نموده اند، بسنده کنم. اما پیش از ورود به بحث لازم است که به قسمتی از تذکاریه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ دولت ایران به دولت آمریکا، که حاوی اعتراض به «مداخله در امور داخلی» ایران می باشد، نظری بیافکنیم:

«... تا دو روز قبل مقامات رسمی آمریکا می گفتند در امر نفت بی طرف هستند و ملت ایران انتظار داشت این روش بی طرفی ادامه یابد و اینک جای تعجب است که دولت آمریکا تغییر عقیده داده و می خواهد صلاح اندیشی نماید که موضوع با مذاکره حل شود[؛] اگر صلاح بین المللی تذکر دوستانه دولت آمریکا را ایجاب می نمود[،] صلاح اندیشی دوستانه بایستی طوری می شد که با قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور منافات پیدا نکند[. اینک[،] که قانون مزبور وضع[،] و دولت موظف و مکلف به اجرای آن می باشد[،] صلاح اندیشی دوستانه یک دولت خارجی بهر عنوان و عبارتی باشد جز مداخله در امور داخلی به چیز دیگری نمی تواند تلقی شود.... بنابراین[،] انتظار این است که ملت بزرگ و آزادی خواه آمریکا بطوریکه در پاره ای از موارد، از لحاظ طرفداری از حق و

^{۸۳} «نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق»، جلد دوم، دفتر اول، صفحه ۱۲. این شایعه ربطی به حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱ ندارد.

کلمات و علامات داخل پرانتز چهارگوش همه از نگارنده است.

^{۸۴} در مورد قتل رزم آرا نگاه کنید به کاتوزیان، «مصدق و نبرد قدرت»، صفحات ۱۶۸-۱۶۷.

عدالت[،] کمکهای معنوی به اجرای مقاصد حقّه ایران نموده اند[،] در این مورد نیز مانند سابق روش بی طرفانه و دوستانه خود را از دست ندهند.^{۸۵}

این یک نمونه از برخورد دولت مصدق به میانجیگری دولت آمریکا از همان اوان ملی شدن صنعت نفت در ایران است. نکته مهمی که در این تذکاریه به چشم می خورد عبارت «ملت بزرگ آزادی خواه آمریکا» است که البته نباید با دولت آمریکا اشتباه شود.

در سال ۱۳۳۹، با انتشار «مأموریت من برای وطنم»، محمد رضا شاه مجموعه تاریخ یکی دو دهه پیش، به ویژه وقایع مربوط به ملی شدن صنعت نفت، نقش دولت مصدق، واکنشهای استعمار انگلیس و عملکرد دولت آمریکا، و بالاخره نقش خویش در کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، علیه مصدق، را کاملاً وارونه نگاری کرد. اما این گونه دوباره نگاری نیز نه همدستان وی را در غرب و نه مخالفان ملیونی وی را در ایران قانع کرد. فرار محمد رضا شاه در سال ۱۳۵۷، برخلاف سال ۱۳۳۲، فراری بدون بازگشت بود. در سال ۱۳۳۹ ایران با یک بحران عظیم اقتصادی روبرو بود و امپریالیزم آمریکا پس از انتخاب جان کندی چاره را در یک رفرم گسترده سیاسی- اقتصادی در ایران می انگاشت. این رفرم البته در اواخر سال ۱۳۴۱ با فشار دولت آمریکا و تحت عنوان «انقلاب سفید» به جامعه ایران عرضه شد، و بزودی موج تظاهرات طیف وسیعی از اقشار گوناگون مردم را برانگیخت که بالاخره در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج خود رسید.

اما در عمل مأموریت شاه به دو عامل مهم بستگی داشت: (۱) سازمان جهانی امنیت «ساواک» و (۲) ایدئولوژی دروغ و تحریف تاریخ، به ویژه تحریف کودتای ۲۸ مرداد، لجن مال کردن نقش ملی مصدق، و اختفای مناسبات اقتصادی- سیاسی و روابط علت- معلولی رژیم امپریالیستی حاکم در ایران.^{۸۶} در رابطه با همین «مأموریت» در تاریخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور (نخست وزیر) در مجلس شورای ملی اعلام کرد که مصدق حکم

^{۸۵} حسین مکی، «خلع ید»، صفحات ۲۶۹-۲۶۸، کلمات و علامات داخل پراتنز چهار گوش همه از نگارنده است.

^{۸۶} در مورد دیکتاتوری شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سخن بسیار رفته است. در این میان یادداشت‌های

۵ جلدی غلم نیز به طرز غیر مستقیم پرده از این نظام پوشالی و خلق و خوی محمدرضا شاهی بر می دارد. نگاه کنید به «یادداشت‌های علم»، ویرایش و معرفی علینقی عالیخانی، ۵ جلد، انتشارات ایکس، بتزدا، مریلند.

مصونیت سیاسی نظامیان آمریکا در ایران را امضاء کرده است. در تاریخ ۲۲ آبان ماه مصدق، که در آن زمان در احمد آباد تحت نظر بود، نامه‌ای به شرح زیر به منصور نوشت:

«جناب آقای نخست وزیر:»

اکنون که متجاوز از ۱۱ سال است در زندان بسر می‌برم و قادر نیستم از منافع وطن خود دفاع نمایم اجازه فرمائید که لاقلاً بوسیله این چند سطر از خود دفاع کنم. بیانات آن جناب در جلسه روز سه شنبه ۱۹ ماه جاری در مجلس شورای ملی،^[۱] راجع به اینکه در موقع تصدی کار این جانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت آمریکا در ایران امضاء نموده ام،^[۲] موجب کمال تعجب گردید. چون که اینجانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان اعتراض به مصونیت‌های اتباع دول گشودم،^[۳] و آن در اول جنگ بین الملل اول بود که دولت ترکیه رژیم کاپیتولاسیون را در آن کشور الغاء نمود و این جانب رساله‌ای به نام «کاپیتولاسیون و ایران» و به تعداد ۵ هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای امور الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را درخواست نمودم. قراردادی که اینجانب امضاء نموده‌ام مربوط است به وظایف اصل ۴ در ایران،^[۴] و اصل ۴ رونوشتی از قرارداد با سایر دول را برای این جانب فرستاد و تقاضا نمود [که] از طرف دولت ایران هم به همان نهج تنظیم شود،^[۵] که چون احتیاج به اصلاحات داشت،^[۶] پس از اصلاح این جانب آن را امضاء نمودم،^[۷] و در آن وقت صحبتی از مصونیت سیاسی مأمورین نظامی دولت آمریکا در ایران نبود،^[۸] و این عیناً مثل حکایت آن کسی است که در ده راهش نمی‌دادند،^[۹] ادعای کدخدایی می‌کرد.^[۱۰] چقدر خوب است که مقرر فرمائید پرونده آن را مطالعه کنند و بیاناتی را که در مجلس فرموده اید اصلاح نمایند.^[۱۱]»

^{۸۷} «دکتر محمد مصدق»

در رابطه با همین گونه شایعات و دوباره نگاری‌ها علیه مصدق درست یک سال بعد (۱۳۴۴)، در میان اقیانوسی از خفقان اجتماعی و اختناق گسترده سیاسی در ایران، «میراث خوار استعمار» (به قلم مهدی بهار) به بازار عرضه شد. این کتاب مدعی ارائه یک تحلیل گسترده تاریخی از اقتصاد سیاسی جهان و نقش انگلیس، به ویژه نقش ستم‌گرانه آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، در رابطه با ملی شدن نفت در ایران بود. افزون بر این، در این کتاب تقریباً تمام مواضع سیاسی حزب باصطلاح «توده» در رابطه با انگلیس، آمریکا، شوروی، کشورهای جهان سوم، انحصارات جهانی، نهضت ملی در ایران و ... در بدنه نسبتاً قطور ۶۵۶ صفحه‌ای آن کاملاً به چشم می‌خورد.^{۸۸} در این جا، نگارنده نه قصد انتقاد تئوریک و متودولوژیک این کتاب را دارد و نه مشتاق نشان دادن افتراق عظیم این گونه بررسی‌ها در مقابل دیدگاه جهان شمول کارل مارکس در رابطه با دینامیزم تاریخ و اقتصاد سیاسی سرمایه داری است. منظور در این جا، فقط و فقط، طرح پرسشی است کلیدی که چگونه چنین کتابی می‌تواند بدون اجازه و سانسور قبلی سازمان جهنمی امنیت به زیور طبع آراسته شود- بدون کسب اجازه از همان «ساواک» ی که حتی در تجدید انتشار آثاری مانند «حسین کرد شبستری» نظارت مستقیم دارد؟ اما این را نیز می‌دانیم: نویسنده کتابی که در آن روزها نقل مجلس همگان بود هیچ گونه محکومیت جاتی و جانی سیاسی نیز برایش پیش نیامد. پس این کتاب نیز، که عمدتاً برای مصرف داخلی است، باید قاعدتاً از سانسور و اجازه «مبارک» شاهنشاهی «ساواک» گذشته باشد، و این به هر حال خود معمای پیچیده‌ای است. در این مقطع، یا «ساواک» (رژیم شاه) باید تمایلی به مواضع «حزب توده» نشان داده باشد و یا «حزب توده» تمایلی به مواضع «ساواک»، و این قابل پرسش است که چرا؟ پاسخ این ائتلاف موضعی به مجموعه رویدادهای این دوره، ایدئولوژی وارونه نگاری تاریخ به منظور تخطئه طیف گسترده اپوزیسیون در ایران، به ویژه ملی‌گرایان دمکرات پیرو دکتر مصدق بر می‌گردد. جامعه ایران درگیر یک پولاریزاسیون وسیع طبقاتی و سیاسی است و شاه نمی‌خواهد ابتکار عمل را از دست بدهد. در این رابطه «میراث خوار استعمار» همزمان چهار هدف عمده سیاسی را نشانه گرفت:

^{۸۸} مهدی بهار، «میراث خوار استعمار»، بدون ذکر نام ناشر و محل انتشار، مهر ماه ۱۳۴۴.

- ۱- حمله به مصداق و دولت وی در رابطه با ملی شدن صنعت نفت در ایران؛
 - ۲- جا انداختن نظریات «حزب توده» به عنوان تنها نظر به اصطلاح درست مارکسیستی و از میدان بدر کردن اندیشه‌های مستقل مارکسیسم؛
 - ۳- تخطئه و سرکوب مواضع ملی گرایان متمایل به مصداق؛
 - ۴- سکوت متمایل به رضایت در مورد نقش دربار پهلوی در کودتای ۲۸ مرداد و نیز سکوت کامل در مورد رژیم کودتا و دیکتاتوری شاه.
- در عوض به نویسنده فرصت داده شده بود که به طرزی سربسته، اما رضایت بخش، از شوروی سخن رانده و با زبانی آشکار و بی کم و کاست آمریکا را بکوبد. نظر به این که بحث حاضر راجع به مصداق است، نگارنده به چند نمونه از برخورد این کتاب به وی بسنده می‌کند.

«میراث خوار استعمار» اظهار می‌کند:

«سیاست دکتر مصداق راجع به بزرگ جلوه دادن خطر کمونیسم در ایران بجای آن که بنفع او تمام شود به سود سیاست آمریکا برای نیل به هدف‌های شرکت‌های نفت آمریکایی تمام شد. او تصور می‌کرد که پس از بهره برداری از جنبه تبلیغاتی این سیاست، سازمان حزب توده را با یک یورش از هم خواهد پاشاند و خطر کمونیسم را پایان یافته اعلام خواهد کرد»^{۸۹}، [غافل از آن که پیش از بهره برداری از چنین سیاستی، دولتی بسیار نیرومند و غول آسا چون دولت ایالات متحده آمریکا، این خطر واهی کمونیسم را چون گرز بر سر طرفین دعوای نفت خواهد کوبید و بر خلاف میل ملت ایران نتایجی در جهت تأمین منافع شرکت‌های نفتی آمریکا حاصل خواهد شد.»^{۸۹}

نویسنده ادامه می‌دهد:

^{۸۹} همانجا، صفحه ۶۲۹.

«در واقع اگر دولت ایران نیرو و نیرومندی دولت ایالات متحده را داشت ممکن بود به کمک این قبیل نیرنگ‌های تبلیغاتی، حریف خود را تحت فشار قراردهد.»^{۹۰} کما اینکه آمریکا، در سراسر جهان، به بهانه مبارزه با کمونیسم، نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را به سود منافع تراست‌ها در هم می‌کوبد.^{۹۰}

نویسنده در جای دیگر هم چنان به تحریف تاریخ ادامه می‌دهد:

«مبارزات مرحوم عباس اسکندری در مجلس پانزدهم در جهت لغو قرارداد ۱۹۳۳ و سپس در جهت ملی کردن صنایع نفت جنوب [دقت کنید: نه ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور] که از جلسه چهارم مجلس پانزدهم به تاریخ هشتم مرداد ۱۳۲۶ (۳۱ ژوئیه ۱۹۴۷) تا جلسه یکصد و سی و هشتم، به تاریخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ (۲۷ ژانویه ۱۹۴۹)، ادامه یافت نموداری از افکار عمومی در همان فرصت آزاد بود که امکان مبارزه با استعمار و استثمار را برای ملت ایران فراهم ساخته بود. با استفاده کامل از همین فرصت تاریخی بود که ملت ما لیاقت و شایستگی خود را به عنوان یک ملت پخته و ورزیده کهنسال ابراز داشت و مردم آدمی منش و آزادی خواه جهان را در مبارزه با مشتی شرکت‌های نفتی چپاولگر با خود هم صدا نمود. این بار نیز ملت ایران در پیشاپیش ملت‌های اسیر بپاخاست و پرچم مبارزه با ظلم و غارت و بی عدالتی را بدوش کشید...»^{۹۱}

^{۹۰} همانجا، صفحات ۶۳۰-۶۲۹. علامت داخل پرانتز چهارگوش از نگارنده است.

^{۹۱} همانجا، صفحه ۵۹۲، عبارت داخل پرانتز چهارگوش از نگارنده است. در مقابل این همه هوچی گری و تبلیغات بی اساس اجازه می‌خواهم که نظر واقعی «حزب توده» را نسبت به امتیاز نفت جنوب (به انگلیسی‌ها) بیان کنم. این نظر به جهت دفاع از منافع شوروی با تز «موازنه منفی» مصدق در ستیز بود. برای مثال، احسان طبری می‌نویسد: «... دولت هائی که در ایران خواستار استخراج منابع نفت هستند، از دو جهت به این کار دست می‌زنند؛ اول از جهت اقتصادی و تجاری و برای رفع حوائج صنعتی؛ دوم از جهت ایجاد مناطق نفوذ سیاسی... آقای دکتر مصدق فرمول «توازن منفی» را برای این کار درست کردند. دلیل ایشان این است که چون امتیاز اقتصادی مقدمه اعمال نفوذ سیاسی است، باید با عدم اعطای امتیاز مانع اعمال نفوذ شد. این منطق به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا فقط از طریق امتیاز نفت نیست که

در جای دیگر این اندرزه‌های به اصطلاح حکیمانه را می‌خوانیم:

«در واقع ما اگر ماهیت هر یک از دولت‌های صنعتی بزرگ را با بصیرت کامل بررسی می‌نمودیم هیچ‌گاه از شرایط مساعدی که ابتکار عملیات را در اختیار ما می‌گذاشت بدان سهولت نمی‌گذشتیم و فریب گرگ آمریکا را که به صورت مادر بزرگ درآمده بود نمی‌خوردیم و قراردادی در آن شرایط مساعد بوجود می‌آوردیم که در شرایط نامساعد بعد از سازش آمریکا و انگلیس برای ما میسور نمی‌شد.»^{۹۲}

سرانجام، ما در این کتاب شاه پستند به موضع بی‌پرده حزب توده در مورد مصدق و حکومت ملی او بر می‌خوریم:

«پس از عقیم ماندن مأموریت هریمین نیز که رؤسای بانک بین‌المللی به ایران آمدند دولت ایران هیچ‌گاه برملا نساخت که آمریکائی‌ها به قصد اشغال جای

دولت‌ها اعمال نفوذ می‌کنند. «توازن منفی» در این جا در حقیقت همان سیاست یکطرفه است، زیرا با عدم اعطای امتیاز نفت از نفوذ اقتصادی دولت شوروی جلوگیری می‌شود ولی نفوذ و قدرت سیاسی دولت‌های دیگر، که ریشه‌های کهنه و سوابق ممتد دارند، همچنان باقی خواهد ماند...» (نقل از نشریه «مردم برای روشنفکران»، مسئله نفت، شماره ۱۲، مورخ ۱۹ آبان ۱۳۲۳، مندرج در غلامرضا نجاتی، «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران...»، صفحه ۳۹). خوانندگان گرامی! مصدق به کنار؛ فلاکت اندیشه باصطلاح «چپ» را در این دوره در ایران ببینید. اندیشه‌ای که روابط دیالکتیکی اقتصاد و سیاست را نمی‌بیند و اگر هم می‌بیند چشم بر هم می‌گذارد. بیچاره مارکس، که کتاب «سرمایه» اش باید توسط نظیر و یا نظایر چنین کوراندیشانی به فارسی برگردانده شود. تازه احسان طبری خود از روشنفکران این دار و دسته فرصت طلب بوده است. احسان طبری ادامه می‌دهد: «... نظریه دسته دیگر این است که باید فقط به یک طرف داد (سیاست یکطرفه مثبت) [۱]. این نظریه در حکم عدول آشکار از سیاست موازنه‌ای است (یعنی سیاست موازنه مثبت) که هر وطن پرستی باید از آن پیروی کند. نظریه دسته دیگر، بین‌المللی کردن استخراج است. از قرار، همین نظریه هدف کسانی است که به اتخاذ روش ضد شوروی علاقه دارند، ولی باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمال در حکم حریم امنیت شوروی است و این دولت هرگز حاضر نخواهد شد که در آن جا بنام نفت دستگاه خصمانه مفصلی بر علیه او چیده شود... و بالاخره، عقیده دسته سومی که من شخصاً در آن دسته قرار دارم این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی‌های آمریکائی و انگلیسی وارد مذاکره شود...» (همانجا، علامت داخل پرانتز چهار گوشه از نگارنده است).

^{۹۲} «میراث خوار استعمار»، صفحه ۶۱۰؛ از فحوای کلام نویسنده کاملاً مشهود است که منظور از «شرایط مساعد» نگاهداری موافقتنامه قوام-ساجچیکف (۱۵ فروردین ۱۳۲۵) می‌باشد.

شرکت سابق به این «کمکها» تظاهر می‌نمایند و به حل «مسئله نفت ایران» ابراز علاقه می‌کنند. فی الواقع ما نفهمیدیم که چگونه ممکن است دولتی ملی باشد،] ولی از میان امپریالیسم‌ها قوی‌ترین و خطرناک‌ترین آن‌ها را ندیده بگیرد[،] و خصوصاً آن که خطر عظیمی را که مقاصد آمریکائی‌ها برای منافع انگلیسی‌ها داشت مورد بهره برداری قرار ندهد.^{۹۳}

اکنون که به اختتام بحث نزدیک شده‌ایم، نه از نقش «فدائیان اسلام»، کاشانی، موضع سیاسی «روحانیت» و موقعیت ارتش و سازمان‌های انتظامی کشور و نه از حرکت احزاب، اجتماعات و ارگان‌های سیاسی، مطبوعات و ارگان‌های ارتباط جمعی، دربار پهلوی، و بالاخره چگونگی نهادها و تأسیسات پوسیده اجتماعی و سیاسی این دوره سخنی به میان آمده است.^{۹۴} این کمبودها البته بهایی است طبیعی و منطقی که در جهت عدم عدول از مقصود اصلی و مشخص این نوشتار پرداخت شده است.

و اما در مورد اشتباهات جبران ناپذیر مصدق، البته نه به مصداق دشمنان رنگارنگ دولت ملی او، نگارنده نیز نظرات انتقادی خویش را دارد. برای مثال، آماده کردن جامعه جهت دفاع در مقابل دشمنان داخلی و خارجی، به ویژه سازمان دهی قبلی در برابر کودتای احتمالی، مسئله‌ای است اساسی که باید بازتاب آن را در نهادهای پوسیده اجتماعی و سیاسی، سازمان‌های دست نخورده ارتجاع، و بالاخره کوتاهی در تصفیة کامل عناصر نامطمئن از ارگان‌های تعیین کننده سیاسی-ایدئولوژیک در این دوره باید مشاهده کرد. اما، نگاهی دقیق به چگونگی انجام اغلب کودتاهای آمریکایی در جهان به ما می‌آموزد که مصدق لزوماً انحصار تملک اشتباه در مقابل کودتاچیان را ندارد. چه، دیگر حکومت‌های

^{۹۳} همانجا، صفحه ۶۲۱.

^{۹۴} در مورد «مذهب و شکاف در نهضت»، نگاه کنید به کاتوزیان، «مصدق و نبرد قدرت»، فصل ۱۲؛ در مورد مصدق و کاشانی، نگاه کنید به فضل اله روحانی، «مصدق و ایران معاصر»، صفحات ۱۳۲-۱۲۰؛ در مورد نظرات و چگونگی جبهه ملی نگاه کنید به کاتوزیان، «مصدق و نبرد قدرت»، فصل‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷؛ در مورد چند نکته در باره آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی و رویداد ۲۸ مرداد نگاه کنید به «خاطرات مهدی حائری یزدی»، مجموعه تاریخ شفاهی ایران، شماره ۹، ویراستار حبیب لاجوردی، انتشارات مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۲۰۰۱.

سرنگون شده پس از مصدق نیز، که خود از نظر تجربه در موقعیت بهتری بودند، از گزند کودتاچیان آمریکائی در امان نماندند. ماهیت این گونه اشتباهات به عوامل ارگانیک سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ایدئولوژیکی گوناگونی ارتباط دارد که به فرض پیش بینی چندی از آن ها، به علت غیر قابل پیش بینی بودن پاره‌ای از آنها، اغلب پس از خاتمه عمل خود را نمودار می‌کنند. بدین گونه است که به سادگی نمی‌توان از اغلب اشتباهات تاریخی، به صرف این که قابل پیش بینی می‌باشند، جلوگیری کرد. اشتباهات شخص مصدق نیز از این قانونمندی مستثنی نیستند. اما بهرحال تقابل وی را با شاه شاید بتوان چنین توصیف کرد:

«مردی ز باد حادثه بنشست
مردی چو برق حادثه برخاست
آن، ننگ را گزید و سپر ساخت
وین، نام را بدون سپر خواست.»^{۹۵}

پدیده مصدق اما از شخصیت مصدق افزون است. و هم از این روست که، پس از گذشت پنجاه سال از آغاز حکومت کوتاه او، نقش وی بزرگتر و مجلل تر از حیات پر افتخار او، هم چنان بر صحنه تاریخ ایران و جهان استوار است.

ماه مه ۲۰۰۲

مینه سوتا - آمریکا

^{۹۵} احمد شاملو، «دفتر یکم: شعرها»، تهران، موسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۲، صفحه ۳۱۹.

Mossadegh and the Future of Iran is a collection of articles from a Conference with the same name, which was held in May 3-6, 2001, in commemoration of the 50th Anniversary of Dr. Mohammad Mossadegh's Government (1951-1953) in Iran, at Northeastern Illinois University, Chicago, Illinois. The articles in Persian are in the following order:

Foreword, by Houshang Keshavarz Sadr, Former Social Science Researcher at Tehran University, Paris, France

Mossadegh's Premiership: Possibilities and Constraints, by Fakherddin Azimi, University of Connecticut, Storrs

Mossadegh: Alive and Observant, by Ali Asghar Haj Seyed Javadi, Writer and Journalist, Paris, France

Mossadegh, Oil Crisis and the Price of Independence, by Cyrus Bina, University of Minnesota, Morris

Mossadegh and Iran's Democratic Movement, by Mansur Farhang, Bently College, Vermont

1953 Coup in Iran, by Ervand Abrahamian, City University of New York, New York

The British Confrontation with Mossadegh Government, by Fakherddin Azimi, University of Connecticut, Storrs

National (Melli) Movement and Religious Forces, by Ali Rahnama, American University of Paris, and Sharhram Ghanbari, Social Science Researcher, Paris, France

Parliamentary Bills of the Mossadegh Government and their Social Bases and Ideals, by Ali Shahandeh, Legal Scholar, Stockholm, Sweden

Legal Interpretation of Referendum, Dissolution of Parliament and Emergency Powers Under Mossadegh's Premiership, by Iraj Pezeshkzad, Writer, Paris, France

Human Rights and the Mossadegh Government, by Abdolkarim Lahiji, Human Rights Lawyer and Legal Scholar, Paris, France

Upshot of Student Movement of July 1979 and its Future Prospects, by Mehrdad Darvishpour, Professor, Stockholm, Sweden

A Reflection on Iran's Student Movement in 1960-62, by Hamid Zolnoor, Former Member of Student Movement, Paris, France

Learning about Micro Organizing from Mossadegh's Experience and its Application for Iran, by Hamid Akbari, Northeastern Illinois University, Chicago

What is to be Learned from Mossadegh's Experience for the Future, by Behrouz Moazami, New School University, New York

Mossadegh and Constitutionalism, by Houshang Keshavarz Sadr, Former Social Science Researcher at Tehran University, Paris, France

Mossadegh and the Future of Iran

Edited by
Houshang Keshavarz Sadr & Hamid Akbari



IBEX Publishers
Bethesda, Maryland